

ویکی‌پدیایِ
فرانسوی

کارگانتوا



ترجمه‌ی
محمود
مسعودی

نشر
سی‌ودو
حرف

ویکی پدیایِ فرانسوی

گار گانتوا

جستار



ترجمہ ی

محمود مسعودی

نشرِ سید و حروف

گار گانتوآ

ویکی پدیاۓ فرانسوی

گار گانتوا

چمپل



ترجمہ

محمود مسعودی

ڈسٹری بیوٹر: سی و دو حرف

این کتاب پیوستِ جداگانه‌ی ترجمه‌ی محمود مسعودی از رُمانِ
گارگانتوا نوشته‌ی فرانسوا رابله است.



نشرِ سی‌ودو حرف

ویکی‌پدیایِ فرانسوی

<https://fr.wikipedia.org/wiki/Gargantua>

گارگانتوا

جنس

ترجمه‌ی

محمود مسعودی

نشرِ الکترونیکیِ سی‌ودو حرف - بهارِ ۲۰۲۴

<https://mahmoodmassoodi.fr>



همه‌ی حقوق برای محمود مسعودی محفوظ است.



گارگاتوآ، پُل گُسلَن (۱۹۳۵)

متنِ فرانسویِ این جُستار در نشانیِ زیر هست:

<https://fr.wikipedia.org/wiki/Gargantua>

هرآن‌چه در میانِ [] آمده است، افزوده‌هایِ من است برایِ آگاه کردنِ خواننده‌یِ فارسی‌زبان از زمانِ زاد و مرگ و رشته‌یِ کاریِ کسانِ نام‌برده در این جستار، با توضیح‌هایِ اندکِ گاه‌به‌گاه، برایِ دریافتِ بهترِ متن، هرچند که خواندنِ را اندکی دشوار کند. در واقع پانویس‌هایی اند که به شکلِ «میان‌نویس» در خودِ متن آورده‌ام. چند تصویر هم افزوده‌ام که توضیحِ آنها هم در میانِ کרוشه است. ترجمه‌یِ منبع‌هایِ نویسنده یا نویسنده‌هایِ این متن را بیهوده دانستم، چون که تقریباً هیچ‌یک از آن کتاب‌ها و جستارها به زبانِ فارسی در دست‌رس نیست. خواننده‌یِ فرانسوی‌دان هم، در صورتِ نیاز، لابد خود به ویکی‌پدیایِ فرانسوی رفته آنها را می‌بیند. م.م.

گار گانتوآ

زندگی بس

دهشتناک

گار گانتوآی تهمن،

پدر پانتاگروئل نبشته

اندر روزگار گذشته به

دست استاد الکفریاس

آهنجندهی آخشیچ

پنجم. کتابی سرشار از

پانتاگروئل گرایی بنا بر

چاپ فرانسوا ژوست

در سال ۱۵۴۲، یا

ساده تر گار گانتوآ،

دومین رمان فرانسوا

رابله است که در سال

۱۵۳۴ یا ۱۵۳۵



ژان خورده شده همچون میزبان، صحنه فصل ۳۶
گلا گنتوآ در تصویر گوستاو دره (گراوور ۱۸۷۳).

چاپ شد.

گلا گنتوآ دارای ساختاری همانند با مال پانتاگروئل (۱۵۳۲)، اما با

نوشتاری پیچیده تر، سال های آموزش و کارستان های جنگی گار گانتوآی غول

را گزارش می کند. دفاعیه ای برای فرهنگ انسان باور در برابر سنگینی آموزش

ایستای سوربن چی [سوربن چی sorbonnard (در متن)، صفتی در

خوارداشتِ دانشجو و استادِ دانشگاهِ سوربنِ فرانسه در سده‌ی شانزدهم، و نظامِ آموزشیِ آن]، گلِ گانتِ آهمِ چنینِ رُمائیِ ستِ سرشار از شور، با واژگانیِ بسیارِ پُرمايه، و نوشتاریِ بیش‌گاهِ رُک.

رابله گلِ گانتِ آرا با همان نامِ مستعاری چاپ کرد [از چاپِ سالِ ۱۵۴۲ به بعد] که پانتاگروئ را: اَلْکُفْرِيَّاسِ نازيه (برساخته از جابه‌جاییِ حرف‌های François Rabelais)، «آهنجندهِ آخشیج پنجم».

چکیده

پیش‌گفتار

رُمان با فراخوانیِ رو به خواننده می‌آغازد که او را به نیک‌خواهیِ فراخوانده از ویژگیِ شادی‌آورِ اثرِ آگاهش می‌کند. این سفارش به‌ویژه با دشمنیِ مقام‌هایِ کلیساییِ نسبت به رابله پس از چاپِ پانتاگروئ [۱۵۳۲]، و به گونه‌ایِ گسترده‌تر نسبت به انجیل‌باوران [پروتستان‌ها و مخالفانِ پاپ‌ها] در کلیتِ شان، توضیح داده می‌شود. اَلْکُفْرِيَّاسِ راوی، با به‌کارگیریِ تردستانه‌یِ ناسازه [paradoxe]، نخست خواننده را وامی‌دارد که به بُعدِ شادی‌آورِ گفته اعتماد نکرده متن را به معنایِ والاتر تفسیر کند، و علیه خوانش‌هایِ نمادی هشدار می‌دهد.

پیش‌گفتار می‌تواند همچون فراخوانیِ برایِ خوانشِ چندسویه، دو پهلوی، و بازِ اثر، یا تصویری از فرآیندِ سخنوریِ جست‌وجویِ نیک‌خواهیِ مخاطب

خوانده شود که خواننده را بی ابهام به جست‌وجوی معنایی یگانه در پس بازی‌گوشی و پیچیدگی متن فرامی‌خواند.

یک جوانی شوخ و انسان‌باور

تبارشناسی، زایش، نام

راوی تبارنامه‌ی گارگانتوا [گران‌گاله] را بر پای‌ی دست‌نوشتی بر پوست‌ی نارون جوان می‌نویسد که به دست یک روستایی یافته شده است [گل‌گانتوا فصل ۱]. همانند پانتاگروئل، گرایش توانگران به برساختن نیاکانی والا‌جاء برای خود، یا گرایش تاریخ‌نویسان برای یافتن خاستگاه تبارهای شاهانه در دورترین زمان‌ها، به ریش‌خند کشیده می‌شود: «و تا مر شما را بشنوانم از منی که سخن می‌گویم، پندارم که خود بازمانده‌ی شاهی دارا یا شاه‌زاده‌ای از روزگاران پیشین زمان‌ام» [گل‌گانتوا فصل ۱]. آماج رابله در اینجا لومِر دو بلژ [۱۵۲۴ - ۱۴۷۳، شاعر] است که در روی‌دادنامه‌ی خود می‌گوید که فرانک‌ها [نیاکان ژرمن فرانسوی‌ها] از تبار تروآیی‌ها [شهر باستانی جنگ‌های اسطوره‌ای تروآ در غرب ترکیه‌ی امروز] اند.

در فصل دوم، شعری به نام حباب‌های پلذت‌زهی همچون متنی تکه‌تکه و مبهم می‌نماید که در پایان این دست‌نوشته‌ی تخیلی افزوده شده است، و راوی می‌گوید که آن را

برای «سرفروذاری
مَرِ باستان را»
می‌آورد. این فصل،
به‌رغم بازگشت‌های
روشن‌ش به

روی‌دادهای سیاسی
آن دوره، هنوز هم
در برابر تفسیر
ایستادگی می‌کند.
بندهای به‌سختی
دریافتنی بازگشت

می‌دهند به مجلس
نورنبرگ [تخیلی



نصویرسازی گارگانتوا کارِ گوستاو دره

ساده‌ش یعنی یکی از بنیادهای سیاسی شاه شارل پنجم (۱۵۵۸ - ۱۵۰۰)، به سرکوب مرتدها [بیش‌تر پروتستان‌ها و انسان‌باورها] یا به صلح بانوان [نام قرارداد صلحی که در ۱۵۲۹ به جنگ بین شاه فرانسوای یکم و شال پنجم پایان می‌دهد؛ چنین نامیده می‌شود چون امضاکننده‌های آن لویز ساووا مادر فرانسوای یکم و مارگریت اطریش عمه‌ی شارل پنجم بودند]، مارگریت

اطریش، عمّی شارل پنجم، که به تحقیر نامیده می‌شود پانتازیله، ملکه‌ی آمازون‌ها [اسطوره‌ی یونانی. گلر گانتوّه فصل ۲، بند ۸].

گارگانتوا [گران‌گاله (گران، به پهلوی، بزرگ؛ گاله، دهن)] از پیوند گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه] و گارگامل [گران‌گولی (گولی، به گیلکی، گلو)] دختر شاه پاریون [پروانه‌ها] پس از یازده ماه بارداری، هنگام بزمی باشکوه که در جریان آن

مهمان‌ها گرم پرت‌وپلاگویی اند، به شیوهای شگفت زاده می‌شود. از پس آن‌که گارگامل زیادی شکنجه خورده بوده، قابضی به او می‌دهند که گارگانتوا را به



زاده شدن از گوش چپ وامی‌دارد، و این به رابطه امکان می‌دهد که همه‌ی

[گارگامل، مادر گارگانتوا، او را پس از یازده ماه بارداری از گوش چپ خود می‌زاید. گارگانتوا با پدر و مادرش، و دو خدمتکار که در خلوت آنها هستند تا غول بودنشان نشان داده شود. گراوور از گوستاو دُرّه.]

مسیّر گارگانتوا را در تن مادرش توصیف کند. او آنگاه در دم درخواست

نوشیدنی [شراب] می‌کند. این داستانِ مامایی، که واژگانِ فنیِ پزشکی («فَلَقَه‌های زهدان» [گُلِ گَنُتَوَه فصل ۵]) و اصطلاح‌های پیش‌پاافتاده را به هم می‌آمیزد، با دانشِ علمیِ آن دوره بازی می‌کند؛ مثلاً ترشحاتِ فراوانِ زایمان بیانگرِ خطرِ سقطِ جنین است. هم‌چنین یادآورِ افسانه‌ای تودگانه است که بر پایه‌ی آن عیسا مسیح به شنیدنِ سخن‌هایِ جبرئیل فرشته از گوشِ مادرِ خود در آمده است.

پدرش، به شنیدنِ پسرِ خود که درخواستِ نوشیدنِ می‌کند، هوار می‌کشد: «گَران داری تو ها»، به معنایِ ضمنیِ اندازه‌یِ گاله‌یِ او. ازین‌روست که کودکِ گارگانتوا [گَران‌گاله] نامیده می‌شود. پس، شیر دادنِ او را به شیرِ ۱۷۹۱۳ گاو نیاز هست [گُلِ گَنُتَوَه فصل ۶].

توصیفِ جامه‌هایِ غول [گُلِ گَنُتَوَه فصل ۸]، به خاطرِ ویژگیِ گراف‌کار و گاهیِ گراف‌گویِ آن، طرحِ حماسیِ سازوبرگ‌هایِ قهرمان را به ریش‌خند برمی‌گرداند. بر جزئیاتِ بی‌معنیِ یک نَره‌پوش درنگ می‌کند که در آن دورانِ جیب‌گونه‌ای بود که بر بالایِ شلوار [ناحیه‌یِ نَره] می‌بستند. این نَره‌پوش، که با شاخِ فراوانی [یا شاخِ بارآوری، شاخیِ اسطوره‌ای پُر از میوه، نمادِ فراوانی و دارایی] و دَرَن‌شونده به زمره‌یِ توصیف می‌شود، بنابر پی‌رو والریانو بلزانو [۱۵۵۸ - ۱۴۷۷]، انسان‌باورِ رُنسانسِ ایتالیا، نمادِ ونوس [اسطوره‌یِ نمادِ عشق]، توانِ بارآوری را می‌ستاید؛ همان‌گونه که پَر کلاه به نیکوکاریِ مسیحی بازگشت می‌دهد. آرایه، در پشتِ فراوانی و چیزهایِ بایسته برایِ پوشاکِ غول، گردآیه‌ای از آرمان‌هایِ انسان‌باور و دینی را باز می‌نماید. گارگانتوا [گَران‌گاله] سفید و آبی پوشیده است، دو رنگِ نشانِ پدرش. راوی در باره‌یِ

نمادِ رنگ‌ها از زمان‌های باستان به جلد می‌پردازد. او می‌گوید که سفید نمادِ شادی و آبی نمادِ واقعیت‌های آسمانی است.

کودکی و آموزش یک هوشِ گمراه

از سه تا پنج سالگی، گارگانتوا [گران‌گاله] هیچ حدّی نمی‌شناسد: می‌نوشد، می‌خورد، می‌خوابد، می‌دود پی پروانه‌ها، و به دل‌خواه خود در زباله‌ها می‌غلطد. یک اسبِ چوبی به او می‌دهند تا سوارکارِ خوبی بشود، و آن‌گاه که خواجه پِن‌آن‌سک

[نان‌به‌آنبان] از او می‌پرسد که آخور کجاست، گارگانتوا [گران‌گاله] او را به اتاقِ خود می‌برد و با بازی‌های پیاپی با واژه‌ها مرکب‌های ساخته‌ی خود را به او نشان می‌دهد.

تیزهوشی او پدرش را در بازگشت از جنگ

شگفت‌زده می‌کند، آنگاه که به شیوه‌ای شاعرانه، با «سخنِ کون‌پاک‌کُناه»



صویر آموزگارِ گارگانتوا، توپال هلفرن [آشفته‌ی خودرای]
کار آلبر رییدا [۱۹۲۶-۱۸۴۸، تصویرساز] (۱۸۸۵)

[گزارگنتو ۵ فصل ۱۲]، سراسر ساخته از هجویه و ترجیع‌بندی سرگین‌شناسیک، برای او توضیح می‌دهد که چه گونه بهترین کون‌پاک‌کن ممکن را از پسِ آزمودنِ وسیله‌های بی‌شمار گیاهی و حیوانی، کشف کرده است. گزارگنتو از سنجیدنِ کاغذهایِ توالتِ چنین نتیجه‌گیری می‌کند «یکی جوجه‌غازِ پرپوش‌پَر نه انباز داردی به کون‌پاک‌کنی، اگر که مر سر او را لای پای‌هایِ خویشتنِ گیریدی» [گزارگنتو ۵ فصل ۱۲].

رفتارِ وحشیِ گزارگنتو [گران‌گاله]، با غریزه‌هایِ افسارگسیخته، تا اندازه‌ای اندیشه‌هایِ اراسم [۱۵۳۶ - ۱۴۶۹، فیلسوفِ هلندی] را به تصویر می‌کشد که سفارش می‌کند آموزشِ کودکِ نادیده گرفته نشود. با این‌همه، هم‌چنین گواهِ شگفتیِ شادناکِ رابله است در برابرِ تنِ انسان.

گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه] در برابرِ هوشِ فرزندش که بی‌بهره از آموزش به کج‌راهه رفته، بر آن می‌شود که او را به آموزگاری بسپارد، یک سوفسطایی نام‌دار [یزدان‌شناسِ نام‌دار، در چاپ‌هایِ یکم و دوم]، توبال هُلْفِرِن [آشفته‌ی خودرای]. او برای آموزشِ حرف‌هایِ الفبا به گزارگنتو، [گران‌گاله] او را وامی‌دارد که متن‌هایِ مکتبی را هم از آغاز تا انجام، و هم وارونه، ازبر بخواند [گزارگنتو ۵ فصل ۱۳]. قاعده‌گرایی و بی‌معناییِ دستورِ زبانِ متبوه‌هایِ دلالت

[یا «دستورِ زبانِ نظری»، رایج در سده‌هایِ میانه] این‌چنین به ریش‌خند گرفته می‌شود. آموزگارِ کوفت [سیفلیس] می‌گیرد و می‌میرد، و استادی همان اندازه ناوارد به نامِ ژُبَلَن بریده [ابلهِ مهاربسته] جای‌گزینِ او می‌شود. شاهِ پی می‌برد که گزارگنتو [گران‌گاله] دارد ابله باری‌آید، و بر آن می‌شود که استادی دیگر بر او بگمارد [گزارگنتو ۵ فصل ۱۴].

سوفسطایی‌ها [یزدان‌شناس‌ها (در دو چاپ نخست)] و سورین‌چی‌ها

گَران‌گوزیه [گَران‌گلوگاه]، با پی بردن به دل‌مردگی پسرش، پیش‌والاجاه فیلیپ دِ ماره [فیلیپ مانداب‌ها] فرمان‌دار پاپلیگُس [سرزمینی خیالی که پیش از رابله نیز در داستان‌ها آمده] گِله می‌کند، و او آموزگاری انسان‌باور به نام پُنکرات [پُرکار] را به وی سفارش می‌کند. برای اثبات استعدادش، یکی از شاگردان او اُدمن [بخت‌آور] را به وی معرفی می‌کند که گارگانتوا [گَران‌گاله] را به زبان لاتین درست و با رعایت قاعده‌های سخنوری با آب‌وتاب می‌ستاید. گَران‌گوزیه [گَران‌گلوگاه] در دَم او را به کار می‌گمارد. در همان دوران، گَران‌گوزیه [گَران‌گلوگاه] از شاهِ نومی‌دی [به معنی کوچ‌نشین، در شمال الجزایر] مادیانی سِترگ به‌ارمغان دریافت می‌کند (تصویری وام‌گرفته از فرهنگِ تودگانه‌ی سده‌های میانه، که در روی‌دادنامه‌ی بَز دِ گ نیز آمده است). گارگانتوا [گَران‌گاله] به یاری این مرکب، با آموزگار و کارگزارانِ خود، رهسپارِ پاریس می‌شود چون می‌خواهد ببیند که جوانانِ پایتخت چه‌گونه آموزش می‌بینند. بر راه، مادیان به دُم‌های خود می‌تاراند «مگس‌های گاو و زنبورهای سرخ» را [گُل گانتوا فصل ۱۵] به چنان زوری که همه‌ی جنگلِ اُرفلان [در ۱۳۰ کیلومتری جنوب غربی پاریس] را درو می‌کند، نمایشی که گارگانتوا [گَران‌گاله] در برابر آن می‌گوید «این قشنگ است ها»، ریشه‌یابی خیالی و شاید ریش‌خندآمیز برای منطقه‌ی بُس [منطقه‌ی طبیعی و پربار که پنج استانِ فلاتِ پاریس را در بر می‌گیرد]. این داستانِ جای‌نامی بیش‌تر ناخشنودی نسبت به هموار کردن‌های بی‌رویه را نشان

می‌دهد تا ستودن چشم‌انداز را، همان‌گونه که سراسر کشور «به دشت کاهش یافت» [گز گنتوآ فصل ۱۵] به آن اشاره می‌کند، که یعنی بدل شد به زمین‌های کشاورزی زدوده از درخت.

گارگانتوا [گران‌گاله] به شهر پاریس می‌رسد، و در دم کنجکاوای ساکنان

را برمی‌انگیزد. به روی
برج‌های نتردام [بانوی
ما] پناه می‌برد، بر
دنبال‌کننده‌های خود
می‌شاشد، و «دوستان
و شصت هزار و
چهارصد و هژده تن»
را غرق می‌کند «به جز
زنان و کودکان
خردسال» [گز گنتوآ
فصل ۱۶؛ به ریش‌خند
گرفتن شیوه‌ی محاسبه
در کتاب مقدس که
زنان و کودکان را به



گارگانتوا [گران‌گاله] به پاریسی‌ها می‌شاشد.

حساب نمی‌آورد. نمونه: انجیلی متی، چهارده، ۲۱]. این سیل ادرار یک شوخی ریشه‌شناسیک جدید را ممکن می‌کند، برخی‌ها خشمگین به ناسزاگویی می‌پردازند و دیگرانی «باریسه» (پاریس، پاریس ته) [بازی با تقسیم «پاریس» به دو هجا و به دست آوردن دو واژه به معنی «با خنده»]. گارگانتوا

[گَران‌گاله] ناقوس‌هایِ کلیسایِ جامع را با خود می‌برد تا آنها را به گردنِ مادیانش بیاویزد. مهترِ سورُن، ژانْتوسِ براگماردویی [دَبَنگِ گَزَری] (که نامِ بزرگش ابهامی حتمی‌ست بر واژه‌ی بَوَاکَمَل [قمه] که هم شمشیر معنی می‌دهد هم نَره‌ی شق)، از سویِ دانشگاه فرستاده شده است تا بکوشد به او بپذیراند که آنها را پس بدهد. او سخن‌رانیِ درازی می‌کند بی‌آن‌که بداند که غولِ درجا درخواستِ او را برآورده است. سخن‌رانی، ریش‌خندِ کارنوالیِ استادِهایِ اِسکولاستیک و یزدان‌شناس‌هایِ دانشکده، سراسر پُر از سُرُفه‌هایِ پی‌درپی و غلط‌هایِ زبانِ لاتین است. اُدْمُن [بخت‌آور] و پُنکرات [پُرکار] چنان سخت می‌خندند که می‌اندیشند از خنده خواهند مُرد، همچون فیلْمُن [حدودِ ۲۶۲ پیش از م. - حدودِ ۳۶۰ پیش از م.، شاعرِ یونانی]، [گَز گانْتو آ فصلِ ۹]. مهترِ ژانْتوس پس از بازپس گرفتنِ ناقوس‌ها، درخواستِ پاداش می‌کند؛ همکارانِش نمی‌پذیرند، رفتاری که یک دعوایِ حقوقیِ پایان‌ناپذیر راه می‌اندازد که حُکم‌ش به وقتِ گُلِ نی واگذار می‌شود.

یک آموزش انسان‌باور

پُنکرات [پُرکار] رفتارِ گارگانتوا [گَران‌گاله] را زیرِ نظر می‌گیرد تا شیوه‌ی آموزش‌گارهایِ پیشینِ او را دریابد. روشِ زندگیِ پذیرانده‌ی آنها، بر خلافِ سفارش‌هایِ آموزگاریِ همچون ویوس [۱۵۴۰ - ۱۴۹۲، یزدان‌شناس و آموزگارِ انسان‌باورِ اسپانیایی]، زمانِ استراحتِ دراز و نبودِ بهداشت و خوراکِ بنابرِ اشتها را روا می‌داشت. داستانِ فهرستیِ دراز از بازی‌هاییِ همچون

تریک تراک [تخته نرد] و کُلن مایار [گونه‌ای از گرگم به‌هوا] را دربرمی‌گیرد که غول به آنها می‌پردازد [گُل گانتو ۵ فصل ۲۰].

آموزگار بر آن می‌شود که آموزشِ گارگانتوآ [گَران‌گاله] را به‌نرمی تغییر دهد، و از پزشکی می‌خواهد که خَرَبِقِ آنتیسیر [خَرَبِقِ قِی‌آور و شکم‌روان؛ آنتیسیر شهری در مرکزِ یونان] به او تجویز کند که معروف بود دیوانگی را درمان می‌کند، چیزی که عادت‌های بد و دانستنی‌های تباه را از شاگرد او می‌زداید. آنگاه گارگانتوآ [گَران‌گاله] آموزشی کامل، دانش‌نامه‌ای، و اخلاقی را دنبال می‌کند که ورزش و بهداشتِ تن نیز در آن جایگاهی شایان دارند. نویسنده‌های یونانی و لاتین را کشف می‌کند، حساب را با بازی کردن با تاس یا ورق می‌آموزد، و آموزشِ موسیقی می‌بیند؛ سوارکارُ ژیمناست [چَم‌ورز] کاربردِ سلاح و سواری را به او می‌آموزد؛ پُنکرات [پُرکار] و اِدْمُن [بخت‌آور] گرایش او را به کوشش، و حسِ دادگری و ذهنِ انتقادی او را گسترش می‌بخشند.

آنگاه که هوا کارِ بیرونی را محدود می‌کند، به فعالیت‌های هنری و کاردستی همچون نقاشی و فلزکاری می‌پردازد، به درس‌های همگانی گوش می‌دهد، تمرینِ شمشیربازی می‌کند، به فراهم آوردن گیاه‌های دارویی می‌پردازد، می‌کوشد زبان‌بازیِ فروشنده‌ها را دریابد، و از خوراک‌های خود می‌کاهد. این برنامه، به‌ظاهر زیاده از حد، در اندازهِ یک غول است و هدفِ آن جبرانِ شش‌دهیِ از دست داده است [گُل گانتو ۵ فصل ۲۲]؛ و به یاریِ آموزشی بنا نهاده بر دریافت و گسترشِ توانایی‌های فردی، در دید انسان‌باوری جای می‌گیرد که اِراسم از آن پشتیبانی می‌کند. پُنکرات [پُرکار] و گارگانتوآ

[گَران‌گاله]، یک بار در ماه، با بهره بردن از روزی آفتابی به روستا می‌روند، شکم‌چرانی می‌کنند بی‌آن‌که خواندن و سرودنِ شعر را نادیده بگیرند.

جنگِ پیکرکُل در گرفتنِ دشمنی‌ها

در حالی‌که چوپان‌های
سرزمینِ گارگانتوا
[گَران‌گاله] از
کلوچه‌پزهای لِرنه [لِرنه،
نامِ سرزمینی در
گِارگانتوا فصلِ ۲۳،
در واقع شهری کوچک
در یک کیلومتری
دوین-پِر، ملکِ
خانوادگیِ رابله]
می‌خواهند که
کلوچه‌هایِ خود را به



نابِر اَبِل لُفران، کاخِ گُدارِ وِد [گارگانتوا، فصلِ ۴] در آنها بفروشد، آنها ناسزا
نزدیکیِ نِگِرُن [در جنوبِ غربیِ فلاتِ پاریس] هست. بارِشان می‌کنند. ناسزا
به زدو خورد می‌کشد. فروشنده‌ای، به نامِ مارکه [نشان‌خورد] چوپانی به نامِ
فُرُزیه [بارآورد] را شلاق می‌زند. فُرُزیه [بارآورد] او را از پا می‌اندازد. در

مدتی که کلوچه‌پژها می‌روند، چوپان‌ها با پرداخت بهای معمول از کلوچه‌های آنها برمی‌داند. این حادثه خشم پیکرُکل [خشم‌گیر]، شاه لرنه، را برمی‌انگیزد که نام او درست به معنی «صفرای تلخ» است. جنگی که رخ می‌دهد، هجوِ هدف‌های توسعه‌طلبانه‌ی شارل پنجم [۱۵۵۸ - ۱۵۰۰]، شاه قدرتمند بخش‌هایی از اروپا است، و در دوروبرِ دُوینیِر [ملک خانوادگی رابله]، در منطقه‌ی شینن می‌گذرد. این لنگراندازی روستایی و محلی در تقابل با لحن‌های هومری جنگ است.

ارتش زمین‌های گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه] را تاراج زده چپاول می‌کند. حمله‌ی دیرِ سیه [یک دیرِ سن بونوایی نزدیک زادگاه رابله] شاهد ورودِ شخصیتِ برادرِ ژان آتامُرن [برادر ژان کوفتگان] است، شخصیتی پُرنگ‌بو که پُرشورانه به کُشتارِ گروهی چپاولگران می‌پردازد. این داستانِ فرعی، یادآورِ چپاولِ رُم [در ۶ می ۱۵۲۷ به دست اسپانیایی‌ها و ایتالیایی‌ها و مزدورهای آلمانی در خدمت شارل پنجم] است، و زیرورو کردنِ تاکستان [دیر] نیز به کلیسای در تهدید اشاره دارد [گز گانتو ۵ فصل ۲۵].

پیکرُکل کاخ لارُش‌کَلِرمو [در نزدیکی شینن، منطقه‌ی زادگاه رابله، که دیگر نیست و کاخ دیگری ساخته‌ی سده‌ی ۱۷ با همین نام در آنجاست] را به جنگ می‌آورد، و آنجا به‌استواری سنگر می‌گیرد. گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه]، خواهان آرام کردن، و کیلِ عرایضِ خوداولریش گاله [گُرگِ پُرتوان] را می‌فرستد که برای اشغالگر سخن برآند، و هم‌زمان در نامه‌ای به پسرش ضرورتِ دفاع از مردم را یادآور می‌شود. با اندیشه‌ای اِراسمی اعلام می‌کند «جنگِ بنخواهم ساخت تا هنرها و راه‌های صلح همه نیازمونده باشم.» [گز گانتو ۵ فصل ۲۶] و می‌کوشد تا آن را با پرداختِ زیان‌های کلوچه‌پژها

به دست آورد. پیکر کُل [خشم گیر] در این کار او اعتراف به ناتوانی می بیند؛ مشاورهای او از هدف های توسعه طلبانه ش پشتیبانی کرده او را به گرفتن همه ی زمین های پیرامون تا خود آسیای میانه [آنا تولی] فرامی خوانند.

گارگانتوا [گران گاله] و همراهان او، پس از ترک پاریس و رسیدن به پاری ای [دهی که دیگر نیست و بخشی از شهر شین شده است]، بر آن می شوند که از ارباب و گیون [ملکی بود در پاری ای] در باره ی موقعیت آگاهی به دست آورند. ژیمناست [چمورز] و سپردار پرلنگان [ترگل ورگل]، که برای شناسایی رفته بودند، با دشمنان زیر فرمان سردار تریپه [حامک] برخورد می کنند [گل گانتو ۵ فصل ۳۲]. ژیمناست [چمورز] به نیرگ و چابکی خود آنها را شکست می دهد، به ویژه از آن که با انجام جولان های شگفت و حرکت های پشت و وارو براسب، طرف های خود را مطمئن می کند که سرشتی شیطانی دارد.

گارگانتوا [گران گاله]، با این روی داد، از نداشتن آمادگی نظامی دشمنان آگاهی یافته درختی در دست به راه می افتد. مادیان او با شاشیدن در رودخانه باعث سرریز کردن آن می شود [گل گانتو ۵ فصل ۳۴]، روی دادی که گروه های دشمنان را پایین تر از گذار ود [دهی نزدیک دوی نی پر، ملک زادگاه رابله] می غرقاند. او کاخ را پس از آن که شلیک های توپ، جوجه شاهین ها [گونه ای توپ] و شمشال ها، به او می خورد، با خاک یکسان می کند پیش از آن که به ملک گران گوزیه [گران گلوگاه] برسد. گران گوزیه [گران گلوگاه] آنگاه می اندیشد که پسرش «قرقی های مونتگو» یعنی شپش ها را آورده است [شپش های آموزشگاهی به این نام در پاریس سده ی شانزدهم که به کثیف بودن مشهور بود]، درحالی که آنها گلوله های توپ بودند که گارگانتوا [گران گاله]

پیش‌تر آنها را همچون دانه‌های انگور شمرده بود [گژ گانتو ۵ فصل ۳۵]. این برداشت‌های نادرست بر گرافه‌گویی استوار است، فرآیند خنده‌آور رایجی که بر نامتناسب بودن غول بازیسته است. آنگاه مهمانی برپا می‌شود تا این بازگشت به کاخ خانوادگی را جشن بگیرند.

گپ‌وگوهای سرِ میزی

به هنگام این خوراکِ باشکوه، گارگانتوا [گران‌گاله] ناخواسته زائرانِ پنهان در کاهویِ باغ خود را می‌بلعد. آنها زنده می‌مانند با آویزان شدن به دندان‌های غول که به کمکِ خلال‌دندانی بیرون‌شان می‌کشد. جان که به در می‌برند، یکی از زائرانِ مزه‌پز را نمونه می‌آورد تا بگوید که داوود شاه [در ندرات] ماجرای آنها را پیش‌بینی کرده بوده است [مزه‌پز دلاور ۵ مزمور ۱۲۴]. این فصل [گژ گانتو ۵ فصل ۳۶] با بازپره‌گیری از درون‌مایه‌ی بلع، که برای داستان‌های غول‌ها گرمی‌ست، زیارت و خوانشِ ساده‌لوحانه و سراسر متنِ توراتی را به ریش‌خند می‌گیرد.

گارگانتوا [گران‌گاله] که از دلاوری‌های برادر ژان آگاه می‌شود، او را به میزِ خود فرا می‌خواند. آنها از هم خوش‌شان می‌آید و با مهمان‌ها می‌نوشند و پرت‌وپلا می‌گویند، و به آیینِ گفت‌وگوهایِ شادانِ سرِ میزی، بازی با واژه‌ها را هر دم افزون‌تر می‌کنند [گژ گانتو ۵ فصل ۳۷]. در پیِ یک اشاره‌ی اُدمُن [بخت‌آور]، گارگانتوا [گران‌گاله] به انتقادِ سختِ علیه‌ی راهب‌ها می‌پردازد که متهم می‌شوند به کار نکردن با دست‌هایِ خود، به زمزمه کردنِ دعاها بدونِ فهمیدنِ آنها و آزار دادنِ پیرامونیانِ خود، برعکسِ برادر ژان که کاری و دلاور است [گژ گانتو ۵ فصل ۳۸]. آنگاه که می‌پرسد چرا این دوست دراز

است، گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه] می‌گوید که ارداه‌ی الهی‌ست؛ پُنکرات [پُرکار]، که با حضور به‌موقعش در بازارِ دماغ؛ و کسی که از او سخن می‌رود، ادعا می‌کند که زائده‌ی او در پستان‌های دایه‌ش ورمی‌آمد همچون خمیرِ آمیخته به خمیرمایه. این پرسش علاقه‌ی آن دوران را برای چیستان‌ها نشان می‌دهد که رابله نیز اغلب به آنها می‌پردازد.

نبردها و زندانی‌ها

راهب، پس از آن‌که به گارگانتوا [گران‌گاله] کمک می‌کند که به یاری مزایر خوابش ببرد، خود نیز می‌خوابد؛ سپس از خواب می‌پرد، و همراه جنگ‌افزاردارِ خود را برای انجام یک درگیری شبانه بیدار می‌کند. راهب ندهای انگیزش درمی‌دهد، اما توان‌های جنگی خودش را دست‌بالا می‌گیرد. او که در حال سرزنش دادن به دشمن از زیر درخت گردویی می‌گذرد، به آن آویخته می‌ماند، و آنگاه به آبشالوم آویخته [تورات، کتاب دوم سموئیل، هژده، ۹ تا ۱۶] همانندی داده می‌شود [گلا گانتوا فصل ۴۰]. او دیگران را سرزنش می‌کند که بهتر می‌بینند به شیوه‌ی واعظ‌های فتواهنده انشا ببافند تا این‌که به یاری او بشتابند [اشاره به فتوهای پاپ گرگوار نهم (۱۲۴۱-۱۱۴۵)]. ژیمناست [چم‌ورز] به بالای درخت می‌خزد و راهب را درمی‌آورد. برادر ژان جنگ‌افزارهایِ خود را رها کرده تنها چوب‌دستش را نگه می‌دارد، و بدیاری او چنین توضیح داده می‌شود [از سوی میری اوشن، رابله‌شناس] که پذیرفت زرهی بیگانه با سرشتِ خود به تن کند.

پیکرکُل [خشم‌گیر]، با آگاهی یافتن از شکست [سردارِ خود] تریه [جامک]، و با این باور که شیطان به‌راستی یاورِ گارگانتوا [گران‌گاله] است،

جلودارهایی می‌فرستد که آبِ متبرک به آنها پاشیده اند [گز گانتوآ فصل ۴۰x]. دو گروه با هم روبه‌رو می‌شوند. دسته‌های پیکرُکل، هراسیده از برادرِ ژان که [رو به همراهانِ خود] فریاد می‌کشد «بتازیم شیطان‌ها، بتازیم»، همگی در می‌روند مگر سردارشان تیراوان [بزن‌دررو] که با سر به زیر افکنده نیزه می‌اندازد. برادرِ ژان او را از پا درمی‌آورد و سپس، به‌تنهایی، ارتشِ شکست‌خورده را دنبال می‌کند، کاری که گارگانتوآ [گران‌گاله] آن را نمی‌پسندد، چراکه بنا بر آیینِ سپاهی‌گری، راه بر دشمنِ ناامید نبندند [گز گانتوآ فصل ۴۱].

سرانجام، برادرِ ژان زندانی می‌شود و جلوداران پاتک می‌زنند. گارگانتوآ [گران‌گاله] کارزار را زیرِ فرمانِ خود می‌گیرد. در این میان، راهبِ دو نگهبانِ خود را کشته به پشتِ جبهه‌هایِ دشمنِ دچارِ سردرگمی هجوم می‌برد [گز گانتوآ فصل ۴۲]. کشتارِ دیگری آنگاه، سرشار از توصیف‌هایِ اندام‌شناختیِ دقیق، در پژواک به توصیفِ دیر راه می‌افتد. او توکدی‌ین [خالی‌بند] آجودانِ پیکرُکل [خشم‌گیر] را زندانی می‌کند. گارگانتوآ [گران‌گاله] برایِ دوستِ خود بسیار اندوهگین است چون او را همچنان زندانی می‌اندیشد. اما او ناگهان با توکدی‌ین [خالی‌بند] و پنج زائر، که پیکرُکل [خشم‌گیر] به گروگان گرفته بود، پدیدار می‌شود. جشن می‌گیرند. گران‌گوزیه [در متن به‌اشتباه آمده است گارگانتوآ] زائران را به پرسش می‌گیرد، ترش‌رویی می‌کند علیهِ واعظان که بانیِ این سفرهایی اند که خوش‌یاورها در همه‌ی مدّت‌ش نزدیکانِ شان را رها کرده زندگیِ خود را به خطر می‌اندازند، و سرانجام مسافران را به ترکِ آیینِ قدّیس‌پرستی تشویق می‌کند. گارگانتوآ [گران‌گاله] هم اسب‌هایی به آنها هدیه می‌دهد تا به خانه‌هایِ خود برگردند [گز گانتوآ

فصل ۴۳]. این انتقاد نزدیک به اندیشه‌ای همگانی در نزد انسان‌باورها و لوتری‌هاست، که برای نمونه در ۱۵۲۶ در گفت‌وگوی اراسمِ زیلاتِ دینی بحث شده است.

حمله‌ی رُش‌کَلِرمو و شکستِ پیکرُکُل

توکدِیُن [خالی‌بند] به پیش‌گاهِ گِران‌گوزیه [گِران‌گلوگاه] برده می‌شود. شاه به او می‌گوید که «دیگر زمانِ این‌گونه کشورگشایی‌ها با زیان‌رسانی به برادر و همسایه‌ی مسیحی خود نیست.» [گِز گانتوآ فصل ۴۴] و پس از گفتاری ضدِ دشمنی، او را آزاد کرده از او می‌خواهد که سرورِ خود را بر سرِ عقل بیاورد.

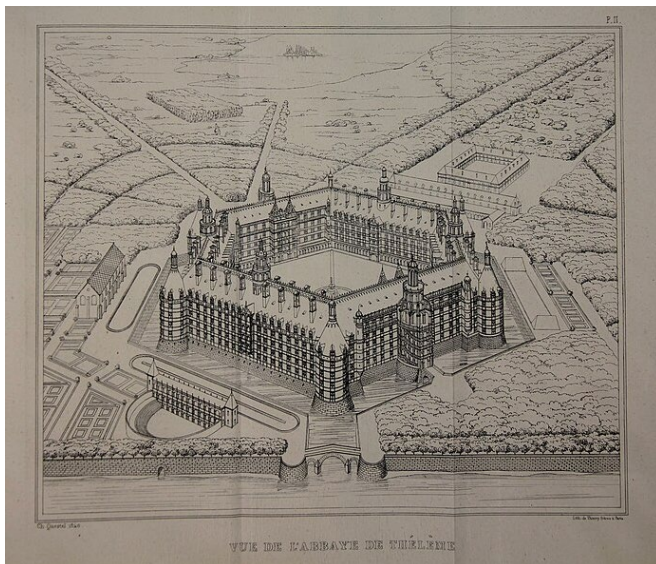
کشورهایِ دوستِ گِران‌گوزیه [گِران‌گلوگاه] به او پیش‌نهادِ یاری می‌دهند، اما او نمی‌پذیرد، چون نیروهایِ او بسنده اند. سپاهیانِ خود را بسیج می‌کند. توکدِیُن [خالی‌بند] به پیکرُکُل [خشم‌گیر] پیش‌نهاد می‌کند که با گِران‌گوزیه [گِران‌گلوگاه] آشتی کند. اُستی‌وو [شتاب‌کار] می‌گوید که توکدِیُن [خالی‌بند] خائن است، اما به دستِ او کُشته می‌شود، و خودِ توکدِیُن [خالی‌بند] را به دستورِ پیکرُکُل [خشم‌گیر] قیمة‌قیمة می‌کنند. گارگانتوآ [گِران‌گاله] و مردانِ او کاخ را محاصره می‌کنند. پدافندگرانِ دودل اند که چه کنند. گِران‌گوزیه [گِران‌گلوگاه] به تاخت‌وتاز می‌پردازد و برادرِ ژان شماری از سربازانِ پیکرُکُل [خشم‌گیر] را می‌کُشد. دو ارتشِ این‌چنین به گونه‌ای کاریکاتوری با هم برخورد می‌کنند، از سویی ارتشی به‌سامان و توانا، و از سویِ دیگر ارتشی نابه‌سامان و منزوی [گِز گانتوآ فصل‌ها ۴۵ و ۴۶].

پیکرُکُل [خشم گیر] که می بیند شکستش پرهیزناپذیر است، بر آن می شود که در برود: بر راه، اسبش سکندری می خورد؛ پیکرُکُل [خشم گیر] از خشم او را می کشد و بر آن می شود که خری از آسیابانها بدزدد؛ آنها واکنش پرخشونت نشان می دهند و سرانجام او را لُخت می کنند. از آن زمان، هیچ کس نمی داند چه به سر او آمده است [گلا گانتوآ فصل ۴۷]. و اما گارگانتوآ [گران گاله] با نیک خواهی به سرشماری رهایی یافته ها می پردازد، سربازهای زندانی را آزاد می کند، سه ماه حقوق به آنها می دهد تا بتوانند به خانه های خود برگردند، و تاوان روستایی های زیان دیده از جنگ را پرداخت می کند. سخنرانی او برای شکست خورده ها [گلا گانتوآ فصل ۴۸]، آنجا که از ویژگی بنیادی بخشایش و بُرداری از سوی پیروزمند می گوید، در شکل سخنوری خود، الهام گرفته از ملائشتن [۱۵۶۰ - ۱۴۹۷]، یزدان شناس پروتستان و انسان باور آلمانی است، و باز هم سیاست خشونت بار شارل پنجم را، به ویژه در برخورد با فرانسوآی یکم، نشانه می گیرد.

گارگانتوآ [گران گاله] سرانجام سوری باشکوه راه انداخته در آن به بزرگان خود زمین ها و برتری ها می بخشد: از آن جمله، به ژیمناست [چم ورز] مُنیانسیه را، به تلمر [دلاور] ریو را، به ایتیل [راست پرتاب] مُنسرو را، و به آکاما [خستگی ناپذیر] کانه را [مکان های نام برده اغلب در پیرامون زادگاه رابله جای دارند].

دیرِ تِلِم

گارگانتوا [گران گاله] برای پاداشِ دلاوریِ برادرِ ژان چندین دیر به او پیش‌نهاد می‌کند که او نخست نمی‌پذیرد: «چون چه گونه توانم (گفتی آن) بر دیگری فرمان رانند، منی که بر خویشانِ توانم فرمان رانند؟» [گارگانتوا فصل ۵۰]. می‌پذیرد که به خواسته‌ی خود دیری در سرزمینِ تِلِم [خواسته] بنا نهد



[بازسازی دیرِ تِلِم (خواست)، کارِ شارل لُرمَن، ۱۸۴۰]

که معماریِ آن تا اندازه‌ای از کاخ‌های شامبر [ساخته‌ی ۱۵۱۹، در منطقه‌ی مرکزیِ فرانسه در جنوبِ غربیِ پاریس] و مادرید [ساخته‌ی ۱۵۲۸، در غربِ پاریس، و با خاک یکسان شده در پایانِ سده‌ی هژدهم] الهام گرفته شده است.

زندگیِ راهب‌ها در آنجا هم‌زمان بنابر آرمانِ برابری، و خواستِ شخصی سامان می‌گیرد، چنان‌که آیینِ یگانه‌شان آن را نشان می‌دهد: «کُن آن‌چه خواهی» [گز گانتو ۵ فصل ۵۵]. مردها و زنها با هم زندگی می‌کنند، هیچ بُرج و بارویی بنا را دربر نمی‌گیرد، و فقر در آن وجود ندارد. این مکانِ هم‌زمان همچون ضدِ دیر، هجوِ راهبی، یک آرمان‌شهر، بهشتی زمینی، نمونه‌ای از ظرافت، و مکتبی برای آماده کردنِ ازدواج [برای راهب‌ها که ناگزیر به پرهیز از آن اند] تفسیر شده است. در پژواک با خوانشِ نمادینِ یادشده در آغازِ رُمان، شعری بازسازی‌شده از مِلن دو سن ژله [۱۵۵۸ - ۱۴۹۱، شاعر و مترجم و روحانی] رُمان را به پایان می‌رساند، «چیستانِ پیشگویانه» [در چاپ ۱۵۳۴-۳۵ «چیستانِ یافته در بُن‌های دیرِ تلم»]. گارگانتوا [گران‌گاله] روندِ خواستِ خدا را در آن می‌خواند، درحالی‌که برادرِ ژان آن را همچون توصیفی از بازیِ پم [گونه‌ای از بازیِ تنیس] تفسیر می‌کند [گز گانتو ۵ فصل ۵۶].

تألیف

این رُمان اغلب همچون بازنویسیِ کارشده‌تر و ژرف‌ترِ رُمانِ پیشین، پانتاگروئل، شمرده می‌شود، هرچند هم که از همان سال‌های ۱۹۷۰، منتقدهایی همچون آلفرد گُلَسِر [۲۰۰۳ - ۱۹۱۳، استادِ آمریکاییِ ادبیاتِ رنسانس] و باربارا بُئن [۲۰۱۹ - ۱۹۳۷، استادِ انگلیسیِ ادبیاتِ رنسانس] بر تأثیرهایِ ناپیوستگی در داستان تأکید می‌کنند. این تفاوت‌ها تنش‌هایِ متن را آشکار می‌کند: رابطه همچون «معماریِ کُمیک» رفتار می‌کند: او سه ابزارِ نمایان به کار می‌برد، و از درونِ ساختارِ گُشایی می‌کند. نخست این‌که داستان،

از تبارشناسیِ غول تا بنیاد نهادنِ دیر، به شیوه‌ای خطّی بنا نهاده شده است. رابطه‌هایی میانِ بخش‌ها یکپارچگیِ مجموعه را فراهم می‌آورند، مثلاً میانِ آموزشِ جنگیِ گارگانتوا و پیروزی‌هایِ جنگیِ او. خطّی بودنِ داستان، که از رُمان‌هایِ سلحشوری و زندگی‌نامه‌هایِ مردانِ برجسته و روی‌دادنامه‌ها الهام می‌گیرد، با این‌همه آکنده از داستان‌هایِ فرعیِ گریزن و ناگهانی همچون آفرینشِ کون‌پاک‌کن است. دوم این‌که، یک ابزارِ چارچوب‌سازِ دو سرِ داستان را در بر می‌گیرد، دو صحنه‌آرایی با تفسیرهایِ دربرگیرنده‌یِ دو چیستان. با این‌همه، ناهم‌گرایی‌هایی هم هست، مثلاً از جنبه‌یِ بازگویی: اَلْکُفْرِیاس پرسشِ تفسیرشناسی را در پیش‌گفتار به میان می‌کشد، اما برای معنایِ پیش‌گویی پا به میان نمی‌گذارد. سوم این‌که، گروهی از ناسازها سراسر کار را می‌پیماید، همچون شیوه‌هایِ خوب و بدِ زندگی یا پیکرکُلِ خودکام و گران‌گوزیه‌یِ آشتی‌گزار. صحنه‌هایِ پادباش (ضد) به همین شیوه پیچیده می‌شوند: برادرِ ژان، که چهره‌ای مثبت است، به‌شادمانی با همراهانِ نوینِ خود می‌بزمَد؛ گارگانتوا [گران‌گاله] آرامش‌جوییِ پابرجایِ پدرش را در پیش نمی‌گیرد. آرایشِ آشفته‌یِ تاروپودِ روایی روا می‌دارد که توانِ گفتارِ شخصیت‌ها و راوی، که خود را از روندِ منطقیِ داستانِ رهایی می‌بخشد، بیان شود، خود را ریش‌خندآمیزانه از الگوهایِ روایی جدا کند، و توان‌بخشِ معنایِ خوانش باشد بی‌ایستا کردنِ آن.

چارچوبِ داستانِ یک «ترکیبِ متقارنِ ضربدری» [ساختارِ ABBA] می‌سازد: گشایا با پیش‌گفتاری می‌آغازد که مسئله‌یِ تفسیر را مطرح می‌کند که پشت‌ش یک چیستان هست؛ بستر با چیستانی می‌آغازد که سپس تفسیر می‌شود. صحنه‌پردازیِ کارِ تفسیرشناسی هم‌زمان ویژگیِ ضروری و مسئله‌وار

آن را یادآوری می‌کند: راوی در پیش‌گفتار به تفسیر کردن به معنای والا تر فرامی‌خواند درحالی‌که خود این کار را به ریش‌خند می‌گیرد؛ دو خوانش از پیش‌گویی پایانی انجام می‌گیرد، بی‌آن‌که یکی جای دیگری را بگیرد. لحن امری الکفریاس نازیه دوگانگی دارد با فراخوان به آفرینندگی که رُمان را به پایان می‌برد بی‌آن‌که آن را با حقیقتی مسلم نتیجه‌گیری کند. حُباب‌های پادزهری [گُل گانِ ۵ فصل ۲] و پیش‌گویی [گُل گانِ ۵ فصل ۵۶] تصویری ساختگی از این نظریه به دست می‌دهند. آنها داستان در داستان، و تکرار کمیک گفتار درباره‌ی دوگانگی نوشتار را می‌سازند. با این‌همه، بر خلاف مورد حُباب‌های پادزهری، برای رمزگشایی چیستان دوم کوششی انجام گرفته است. پیچیدگی این ساختار خطوطِ اثری باز را رسم می‌کند که خواستارِ هوش خواننده است.

بررسی درون‌مایه‌ای

چهره‌ی شادی‌آور

درحالی‌که پرسش دوگانگی یا بی‌ابهامی معنا برای همه‌ی کارستان پانتاگروئلی مطرح است، در مورد گُل گانِ ۵، که گاهی همچون نمایش به سامان تزیینات آمده در پانتاگروئلی از آن برداشت می‌شود، دو دستگی سخت در نقد به بار آورده است. دارندگان خوانشی تاریخی همچون اَبِل لُفران [۱۹۵۲- ۱۸۶۳، تاریخ‌نویس ادبی، از مهم‌ترین رابله‌شناس‌ها] یا مایکل سکرپیچ

[۲۰۱۸ - ۱۹۲۶]، متخصصِ انگلیسیِ ادبیاتِ رنسانس، از مهم‌ترین رابله‌شناس‌ها و مترجم‌هایِ او] بر شفافیتِ اثری در خدمتِ آرمانی انسان‌باور تأکید می‌کنند، و تفسیرکننده‌هایِ بی‌اعتنا به موضع‌گیری‌هایِ اثبات‌گرا بر بُعدِ بازی‌گون و ابهام‌هایِ آن؛ و لِفُو سِپِیتِز [۱۹۶۰ - ۱۸۸۷]، نظریه‌پردازِ ادبی] ناواقع‌گراییِ آن را پیش می‌کشد. در واقع به‌جاست در نظر گرفته شود، همان‌گونه که ژرار دُفو [۲۰۰۴ - ۱۹۳۷]، رابله‌شناس] آن را نمایان می‌کند، که جدی بودن و شادی‌آور بودن پیایی در یکدیگر رخنه می‌کنند حتی در بخش‌هایی که به‌ظاهر ایدئولوژیک‌ترین‌ها یا برعکس افسارگسیخته‌ترین‌ها اند. فروکاستنِ اثر به جریمه‌یِ مشقِ انسان‌باوری و بُعدِ شادی‌آورِ آن به یک آرام‌بخش، به ندیده گرفتنِ جنبه‌یِ بی‌خودیِ خنده‌یِ رابلگانه می‌انجامد. فراوانیِ تفسیرها را خودِ متن می‌طلبد، همان‌گونه که پیش‌گفتار یا چیستانِ پیش‌گویانه نشان می‌دهد. این‌چنین، کُشت‌و‌کُشتارِ شادناکِ برادر ژان در برابرِ سخن‌هایِ صلح‌جویانه‌یِ گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه] نقطه‌یِ مقابلی از مسخرگی و حشایانه به‌دست می‌دهد. البته جانب‌داری‌ها و جهت‌گیریِ روشنِ گفتارها هم هست، به‌نمونه، هجوِ سفسطه‌گرها [یزدان‌شناس‌ها در چاپ‌هایِ پیش از ۱۵۴۲] یا هجوِ زیارت با دیدگاهِ مخالفِ مشکل‌ساز نمی‌شود.

ناشأفاییِ نسبیِ متنِ رابلگانه تا اندازه‌ای با «چهرکِ شادی‌آور»ی توضیح داده می‌شود که اَلْکُفْرِیاس نازیه در گِلَ گِلَتِیْ گذاشته است. او، که به اندازه‌یِ پانورژ [کاردان] در دیگر رُمان‌هایِ کارستانِ پانتاگروئلی خیال‌پرداز است، آنجا که سخن‌وری بر خواستِ حقیقت می‌چربد، شیوه‌ای سفسطه‌گر در پیش می‌گیرد. او سخن‌هایِ ریش‌خندآمیز به زبان آورده دانشی فریب‌دهنده به رخ می‌کشد، چنان‌که گفت‌آوردهایِ بی‌پایه‌یِ او از سَن پُل [سده‌یِ یکم م.، از

یارانِ مسیح] و سلیمان [سده‌ی دهم پیش از م.] برای توجیه بارداری شگفتِ ۱۱ ماهه آن را نشان می‌دهد. او در گمان انگیزتن در داستان و به هم آمیختنِ داستانِ خود با اندیشه‌های رابله شرکت دارد که ناگزیر به تعبیرهای نادرست می‌انجامد. عبارت‌های کهنه به کار می‌برد و دانش سترونِ خود را با فضل‌فروشی‌ای به نمایش می‌گذارد که دقیقاً آماجی برای انتقادهای انسان‌گراهاست.

الْکُفْرِیَّاس بارها رو به خواننده کرده هواداری او را از متن درخواست کرده جلوه‌ای از هم‌دستی تئاتری ایجاد می‌کند. این‌چنین، با گسستِ غوطه‌وری خیالی، تنها به این بسنده نمی‌کند که واقعی بودنِ داستان را پیش بکشد آنگاه که واقعی به نظر نمی‌آید - شگردِ سخنوری‌ای نخ‌نما که درجا در پانتاگروئل نیز بود - بلکه ذهنِ نقدگرِ مخاطب را بی‌مراعاتِ آن به پرسش می‌گیرد. این فرآیند تعلیقِ ناباوری را مسئله‌گون و حتی خنثی می‌کند. جمله‌ی «اگر باورش نکنیدی، بُنِ [«اصل و اساس» و «کون»] شما را شُودِی [کَلْ گاتوَه فصلِ ۴]» کاربردِ انحرافیِ درخواستِ ینک‌خواهی (از مخاطب) *captatio benevolentiae* به لاتین در متن] را نشان می‌دهد: این جمله هم‌چنین می‌تواند نقصِ استدلالِ خواننده را فرض کند (معنای مجازیِ «بُن» [کون]) تا این‌که دربرگیرنده‌ی بلایی نسبت به او باشد (با بازگشت به معنایِ سرگین‌شناسیکِ این واژه). رابله با این راویِ پیاپی گُستاخ، خیره‌سر یا خالی‌بند، پرسشِ ایمان و مسئولیتِ فردی را برجسته می‌کند.

پیش‌گفتار به خوانشِ نمادی فرامی‌خواند، همان‌گونه که استعاره‌ی سِلین‌هایِ اَلْسِیید آن را یادآوری می‌کند که پیش‌تر در بُنِ افلاطون هست پیش‌از آن‌که انسان‌باورهایِ رُسناسن، همچون اِراسم در اندوزها و پیک

میراندولی [۱۴۹۴ - ۱۴۶۳]، زاده در میراندول ایتالیا، فیلسوف و یزدان‌شناس انسان‌باور [باز آن را به کار ببرند. با این همه، پیش‌گفتار مبالغه‌ی تفسیرنویس‌ها را به ریش‌خند می‌گیرد، و با بازی با نمادهایی که به نمایش می‌گذارد، به افق گذرناپذیر سراسازی معنا باز می‌گردد. رابله شکلِ بینی سقراط را که جالینوس [سده‌ی دوم م.] عقابی توصیفش می‌کرد، به نُک‌تیز تغییر می‌دهد [گلا گانتوآ پیش‌گفتار]، و با تغییر دادنِ ظاهرِ شخصیتی که زشتیِ چهره‌ی او در تقابل با زیباییِ سخن‌وری‌اش زبان‌زد بود، از او برای نماد کردنِ یک کتاب بهره می‌گیرد، درحالی‌که این فیلسوف نوشتار را درِ فَنرِ محکوم می‌کند [فَنر، بخش ۲۷۵]. یک چیز روشن دیگر به‌ظاهر، تصویرِ استخوانی‌ست که سگ می‌شکند تا مغزِ آن را بمکد، که در نگاه نخست به نظر می‌آید ژرفا را در برابرِ پوسته‌ی سطحیِ آن قرار می‌دهد. حال آن‌که در پزشکیِ جالینوسی، «مغز پُرماه» [گلا گانتوآ پیش‌گفتار] استخوان را تغذیه می‌کند. از این دیدگاه، نمادِ استخوان‌شناسیک به این معنی‌ست که ذهن نیک‌ترین خوراکی برای متن است که نتیجه‌ی نهاییِ آن است. اراسم در کتابِ سومِ کتاب‌هایِ جامعه [در باره‌ی سخن‌رانی بر منبر، از آخرین رساله‌هایِ اراسم]، می‌گوید که روح‌القدس احتمالاً همه‌ی معنی‌هایی را که مفسران مطابق با جزم‌هایِ ایمان کشف می‌کنند، پیش‌بینی کرده است. هم‌چنین، اگر رابله تفسیر به معنایِ والاتر را پیش‌نهاد می‌دهد، به نظر می‌آید که از راهِ بازیِ ریش‌خندآمیزِ خود یادآوری می‌کند که این تفسیر هرگز مگر یکی از امکان‌هایِ قابلِ تصور نیست.

فزونی اسم‌هایِ خاص مانع دیگری بر روشنیِ متن می‌سازد. فراوانیِ آنها بیش‌تر تصویری از سرریزیِ ایجاد می‌کند تا جلوه‌ای از واقعیت. بازگشت‌ها به شخصیت‌ها و جاها گاهی تنها برای حلقه‌ی محدودی از آشناها، مانند ساکنانِ

منطقه‌ی شینن یا فرهیخته‌های نزدیک به نویسنده، شناخته شده اند. تازه، این اشاره‌ها گاهی پوشیده به معماً اند. این فرآیند با کارکرد نمادی برخی از شخصیت‌ها در تضاد است، نمادی که مبتنی بر شفافیّت ایده‌ای است که توسط شخصیت اصلی تجسم یافته است. این چنین، این که تُکدِیُن [از شخصیت‌های گِل گاتو] به لانگدُکی [زبان جنوب غربی فرانسه] به معنی «خالی‌بند» است، جز برای شمار محدودی از خواننده‌ها روشن نیست. این ناشفافی، که از همان دوران رابله وجود دارد، با بخش‌های به‌عمد رمزآلود، مانند داستان فرعی حُباب‌های پادزهری [فصل ۲] و گفته‌های سیاه‌مست‌ها [فصل ۴]، پیوند می‌خورد. ناشفافی یادشده نشان می‌دهد که رُمان رابِلگانه به روایت یک داستان محدود نمی‌شود، بلکه همچون یک بازی روی نشانه جلوه کرده در تعلیق توهم ارجاعی تردید نمی‌کند.

اصلاح آموزش

رُمان وارد آوردن اتهام علیه روش‌های آموزشی اسکولاستیک را که از سده‌های میانه به ارث رسیده، شدت می‌بخشد، چنان که تفسیرهای پُنگرات در مورد آموزشگاه مُتتگو یا گفتارِ مبهم ژانوس براگماردویی [دَبَنگ‌گَرری] آن را نشان می‌دهد. رابله، به گونه‌ای متقارن، یک نظام آموزشی را توصیف می‌کند که از اندیشه‌های انسان‌باور تغذیه کرده مخالف روش قدیمی است.

اثر زبان‌بارِ آموزگارانِ سوفسطایی [یزدان‌شناس، در دو چاپ نخست] بر شخصیت گارگاتوآ نه‌تنها از تنبلی او و نادانی‌ش دیده می‌شود، بلکه هم‌چنین از ویژگی تکراری داستان و انباشت فعالیت‌هایی که بی‌ملاحظه انجام می‌گیرد (بازی‌ها، خوردوخوراک‌ها و نیایش‌های مذهبی)، و نیز از آنجا که آموختن

جای اندکی دارد. محتوای آموزشی او به هیچ کارش نمی‌آید مگر به توجیه کردنِ اشتباهیِ سیری‌ناپذیرِ او و عادت‌هایِ تنبلی‌ش. برعکس، آموزشِ پیش‌نهادیِ پُنگرات [پُرکار] بیش‌تر بر فعالیت‌هایِ ذهنی تأکید دارد تا بدنی. یک برنامه‌ی زمانیِ منظم جای‌گزینِ رفتارِ بی‌حال می‌شود، و بازی‌ها و خوراک به لحظه‌هایِ یادگیری تبدیل می‌شوند، تمرینِ ورزشی جای‌گزینِ تخلیه‌ی ساده‌ی انرژی می‌شود، و لذت در کار برتری داده می‌شود به خوشنودیِ غریزه‌ها.

سوفسطایی‌ها [یزدان‌شناس‌ها، در دو چاپِ نخست] زبانی شکل‌گرفته از قیاس‌هایِ نادرست، منطقیِ تقریبی، استنادِ بیش‌ازاندازه به استدلال‌هایِ مراجع و تکرارهایِ ملال‌آور، در نتیجه کلامیِ نااصیل به گارگانتوا حُقه می‌کنند.

فصلِ ۱۱ [چاپ ۱۵۴۲؛ نک. به پانویس‌هایِ فصلِ ۱۰ ترجمه‌ی من] که به سرگرمی‌هایِ گارگانتوایِ جوان اختصاص دارد، با ۵۹ اصطلاح که به معنایِ سرراست‌شان گرفته می‌شوند، وحشیگریِ بچه‌ی کوچک را با تفنّن به تصویر می‌کشد که چهار دسته اند: کثیف («پوست از روباه برکندن»، یعنی استفرغ کردن)، زندگیِ روزمره («پندارِ تهی بافتن»، تن «شاشیدن به خورشید» [کارِ بیهوده کردن]) و حیوانی‌گری («زنجره نعل کردن» [دست به کارِ ناشدنی زدن]). این تصویر از موقعیتیِ کودکانه نخست متوجه کنجکاوِ برایِ جهانِ بیرون و ارضایِ نیازهایِ جسمانی در تضاد است با جدبی بودنِ رساله‌هایِ آموزشی، از جمله از آنِ انسان‌باورانِ ویوس و اراسم. بازنماییِ رابلگانه‌ی دورانِ کودکیِ یگانه است، زیرا به دغدغه‌هایِ آموزشیِ آن زمان محدود نمی‌شود، و تصویریِ سرگرم‌کننده از نخستین سال‌هایِ زندگی به دست می‌دهد.

گفته می‌شود که خمیره‌ی گارگانتوآی جوان، به سبب استعدادهای طبیعی و مصرفِ «لهیده‌ی مهرگانی» (لهیده‌ی انگور) [برای شراب‌سازی]، «بلغمی» ست، چیزی که بنا بر نظریه‌ی خلط‌ها، که در رُسناس بابِ روز بود، یعنی که بلغم در توده‌ی خونِ او برتری دارد. حال آن‌که این مزاج به دلیلِ ماده‌ی سنگینی که مغز را جرم‌دار می‌کند، به نافرمان‌ترین مزاج در برابرِ فعالیت‌های ذهنی معروف است. آموزگارهای سوفسطایی ناآگاه نیستند از سفارش‌های مکتبِ سالرن [مدرسه‌ی پزشکیِ سالرن در ایتالیا، نخستین مدرسه‌ی پزشکیِ اروپا، بنیادنهاده در سده‌ی یازدهم] درباره‌ی رژیمِ غذایی، اما آنها مشکل دارند که آن را اجرا کنند چون که شاگردِ جوانِ شان بیش‌تر به این بسنده می‌کند که در تختِ خوابِ خود غلت بزند تا این‌که تمرین‌هایِ واقعیِ بدنی انجام بدهد. بهداشتِ تن، همان‌گونه که مالشِ تن در صبح و صبحانه‌ی سبک، که پُنکرات [پُرکار] برقرار می‌کند، بخشی از این نظامِ جدیدِ آموزشی ست که به اندازه‌ی موادِ درسی اهمیت دارد. نبوغِ غول، به‌ویژه در قیاس با شخصیتِش که به تنبلی گرایش دارد، چشم‌گیرتر است.

تن، در میانِ نشان و کارنوال [کاروانِ شادی]

تصویرِ تن، آن‌گونه که در بازی‌هایِ دیداری و فرآیندهایِ تصویریِ رُمان بازمی‌تابد، از طرح‌هایِ سده‌هایِ میانه الهام می‌گیرد که بنا بر چشم‌اندازهایِ رُنسانس دوباره بر آنها کار شده است. بنابر مارتین سُرِه [استادِ دانشگاه، متخصصِ ادبیّاتِ سده‌هایِ پانزده و شانزده، رابله‌پژوه]، بینش‌هایِ پاره‌ایِ تن که رُمان ارائه می‌کند، بُعدهایِ خنده‌آور و نمادینِ رُمان را در حرکتیِ یگانه‌گرد می‌آورد. دانش‌نشانها [آرم و علامت] در تألیفِ متن و دلالتِ معنایی به رابله

الهام می‌بخشد: او از

نوشتارِ نمادی به

شیوه‌ایِ تمثیلی بهره

می‌گیرد، و برایِ این،

پیوندهایِ درون‌مایه‌ای

میانِ نمادها را به هم

می‌آمیزد، و بر سیاقِ

هیروگلیفی، ایده‌ها را

جاسِ حروفِ چینی به گزارشِ ژُفروآ تُری [۱۵۳۳ - ۱۴۸۰،

چاپ‌خانه‌دار، طراح، و مترجمِ انسان‌باور] بر حرفِ G که یک

Aیِ کوچک‌تر را می‌بلعد، به معنایِ «پُرانشها ام»، چپس در

گزینشِ نامِ گارگانتوا مؤثّر افتاده است.

[گز گانتو ۵ فصل ۷]، که تنیِ نَرَماده با دو سر و چهار پا و چهار دست را

نشان می‌دهد، نمونه‌ای از این شیوه‌یِ اخیر است که نه‌تنها همچون شعاری



برای بیانِ ویژگیِ شاهزاده کارکرد دارد، بلکه آرمانِ یگانگیِ معنویِ نهفته در متن را بازگو می‌کند

به گفته‌ی باحثین [۱۹۷۵ - ۱۸۹۵، فیلسوف و منتقد ادبی روس، رابله‌شناس]، بازنماییِ تن در خدمتِ زیبایی‌شناسیِ پُرتوانِ کارنوال [کاروانِ شادی] در فرهنگِ تودگانه‌ی سده‌های میانه گذاشته می‌شود. از این دیدگاه، زیبایی‌شناسیِ گروتسک [عجایب‌نگاری] به هجوِ عنصرهای خاص محدود نمی‌شود: گرافه‌گویی و گوناگونیِ تصویرهای افراط‌کارانه مشارکت دارند در زمینه‌ی شادی‌آور که از هدف‌های تنها بحث‌انگیز فراتر می‌رود. داستانِ فرعیِ زائرانِ خورده همچون سبزیانه [گلا گانتوا فصل ۳۶] در به ریش‌خند گرفتنِ سنتیِ خرافاتِ مؤمنان و بیهودگیِ اجتماعیِ زیارت جای می‌گیرد، اما نقش‌های بلعیدن و شاشیدن، که دیدِ تحقیرآمیزی از برخی از مزمورها به دست می‌دهد، بیان‌گر اغراقی پیش از هر چیز شادمانه مبتذل است. پایین‌تنه این واقع‌گراییِ گروتسک [عجایب‌نگاری] را تقویت می‌کند با بی‌اعتبار کردنِ واقعیت‌هایی که والا و مقدس شمرده می‌شوند. گارگانتوا و پان‌گرواز، در پژوهش‌های خود برای یافتنِ بهترین کون‌پاک‌کن [گارگانتوا، فصل ۱۲]، پیرامونِ مادیِ خود را از زاویه‌ی سرگین‌شناسیک بازسنجی می‌کند، و این سقوط را با پیوند زدنِ نیک‌بختیِ قهرمان‌های بهشتی با کیفِ پاک کردنِ خود با جوجه‌غاز به انجام می‌رساند.

کاهشِ جنگ و اندیشه‌ی راهبردی

رابله تحت تأثیر صلح‌خواهیِ اراسم است، اما در ردِّ کاملِ جنگ‌افزارها به او نمی‌پیوندد. اراسم در رساله‌ی خود *کپیولا پاپیسی* [به لاتین، ۱۵۲۱] (مشکوئیه‌ی صلح) اعلام می‌کند که یک صلح ناحق به حق‌ترین جنگ‌ها برتری دارد. رفتارِ گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]، که می‌کوشد با جست‌وجویِ سازش پیکرُکل [تلخ مزاج] را آرام کند، گواهِ دل‌بستگی به صلحی‌ست که شهریار خود را موظف به برقراریِ آن می‌داند. رفتارِ غول بازتابِ سفارش‌هایِ کلود

دو سیسل [۱۵۲۰ -

۱۴۵۰، اُسقف و

مشاورِ شاهِ لویی [۱۲]

در پادشاهیِ فرانسه

[۱۵۱۹] است، آنجا

که مشاورانِ خود را

گرد می‌آورد تا در

باره‌ی هدایتِ عملیات

و عزمِ جنگ، تنها به

عنوانِ آخرینِ راهِ حل،

تصمیم بگیرد. انسان‌باورها مدافعانِ حلِّ و فصلِ صلح‌آمیزِ اختلاف‌ها هستند بی

آن‌که خالقِ آن باشند، به‌ویژه از راهِ پژوهشی که بتواند سبب‌هایِ دعوا را روشن

کند، برعکسِ مشاورهایِ پیکرُکل [خشم‌گیر] که با دروغ‌ها و افتراهایِ خود،

و جست‌وجویِ مصالحه با تاوانِ کلوچه‌ها، خشمِ پادشاه‌شان را تیزتر می‌کنند.



زیناست دشمنانِ خود را با نیرنگِ تارومار می‌کند

برخلافِ مِثْوَیْدِ [نوشته‌ی آغازِ سده‌ی ۱۶، منتشرشده در ۱۵۳۲] اثرِ ماکیاوِل [۱۵۲۷ - ۱۴۶۹]، خواسته‌ی کشورگشایی مذمت می‌شود، نه تنها به دلیلِ بدی‌هایی که به بار می‌آورد، بلکه هم‌چنین برای این‌که نخستین مأموریتی که بر عهده‌ی پادشاه است تضمینِ نیک‌بختیِ رعیت‌هایِ اوست. با این‌همه، ضمیمه‌سازیِ تلافی‌جویانه در پیِ یکِ تهاجم، ناحق شمرده نمی‌شود، که این خود سوگیریِ متفاوتی نسبت به اِراسم نشان می‌دهد. حقانیت بر سرزمین‌هایِ جدید با رضایتِ مردمِ شکست‌خورده پدید می‌آید، که فرضِ آن یکِ دستگاهِ اداریِ دادگرانه و کارآمد است. برعکس، ماکیاوِل می‌گوید که ویرانیِ بهترینِ وسیله‌ی انقیادِ آنهاست. انسان‌باوریِ رابله در صرفه‌جوییِ وسیله‌ها در هدایتِ جنگ تأیید می‌شود که ایده‌ای افلاطونی است و الهام‌بخشِ اِراسم و بوده [گیوم] بوده ۱۵۴۰ - ۱۴۶۷، منشی و کتابدارِ شاه و مترجمِ انسان‌باور] بوده است در کتابِ هریک از آنها آموزش‌هایِ مِثْوَیْدِ [اِراسم و بوده هر دو در این مورد کتاب نوشته اند؛ نامِ کتابِ اِراسم آموزش‌هایِ مِثْوَیْدِ مسیحی نوشته‌ی ۱۵۱۶ برای شاهزاده‌ی هابسبورگ شارل است، و نامِ کتابِ گیوم بوده اندر آموزش‌هایِ مِثْوَیْدِ نوشته‌ی سالِ ۱۵۴۷ برای شاه فرانسوآیِ یکم، که پس از مرگِ نویسنده به چاپ رسید]: بر عکسِ چپاول و خشونت، ارج نهاده می‌شود به خویش‌داری در بهره‌گیری از جنگ‌افزارها و بخشش نسبت به دشمنان.

جنگِ پیکرکُلیِ ردهایِ نظریه‌ی نظامیِ انسان‌باورها را بر خود دارد، و به‌رغمِ تازگیِ اختراعِ توپ‌خانه در آن هنگام، از اندیشه‌گری‌هایِ پیشینیان تغذیه می‌کند. رابله به‌ویژه از یونگ‌هایِ جنگیِ فُرتِن [۱۰۳ - ۳۰، سیاستمدارِ رومی] و چکیده‌ی بنیادهایِ دانشِ نظامیِ از وِرِس [وِجِتیوس، چهارم - پنجم م.، نویسنده‌ی رومی] الهام گرفته است که هر دو در ۱۵۳۲ در پاریس به چاپ

رسیدند. این کتاب‌ها در سده‌های میانه از یادرفته نبودند اما در رُنسانس توجّه ویژه‌ای برای روشن کردنِ واژه‌های فنی و زمینه‌ی تاریخی انجام گرفت. این چنین، انضباط و خودکفایی و فرماندهی سپاهیانِ گارگانتوا [گران‌گاله]، که با دسته‌های از هم گسیخته و بدکُنش پیکرکُل [خشم‌گیر] روبه‌رو می‌شوند، از شکل‌گیری گروهان‌های رومی الگوبرداری شده است. حيله و نیرنگ‌های نظامی، فی‌البداهه یا نه، در این اندیشه‌ی راهبردی جای می‌گیرند، و ارتشِ گارگانتوا [گران‌گاله] را از خشونتِ کورِ دشمنان جدا می‌کند: ژیمناست [چم‌ورز] از خرافاتی بودنِ دشمن‌های خود بهره می‌جوید، و مادیانِ سترگ مهاجمان را بر گُدارِ ود شکست می‌دهد با به راه انداختنِ طغیانِ رود. این نکته‌ی آخری یادآورِ فرنتِن [سیسکتوس جولوس فرُتینوس، سده‌ی یکم م. کُنسول، سپاهی رومی، و نویسنده‌ی نظامی] است که نمونه‌ی کوینتوس متلوس [۶۳ پیش از م. - ۱۳۰ پیش از م.، نظامی و سیاستمدارِ رومی] را روایت می‌کند که به هنگامِ جنگی در اسپانیا شهر [هیسپانی سِتری‌بور، نامِ اُستانی در بخش‌بندیِ اسپانیا در زمانِ رومیان] در یک جریانِ آب تغییرِ مسیرِ ایجاد می‌کند تا اردوگاهی را بغرق‌اند. ارزش‌دهی به انضباطِ نظامی از استعدادهایِ سوارکاریِ ژیمناست [چم‌ورز] و آمُخته بودنِ اسبِ او، خوی‌کرده‌ی خطر و جنازه‌ها، دیده می‌شود. ملاحظه‌های تاکتیکیِ رابله نمونه‌ای برگرفته از هنرِ سپاهی‌گریِ باستان را رسم می‌کند، اما در روی داده‌هایِ روز ریشه دارد، همان‌گونه که دستورِ برکناریِ مزدورهایِ سوئسی و ایجادِ لشکرهایِ پیاده‌نظام در فرمانِ صادر شده از سویِ فرانسوآیِ یکم در ۲۴ ژوئیه‌ی ۱۵۳۴ آن را نشان می‌دهد.

ارزش‌ها و عمل‌گرایی شاهزاده‌ی نیک

گزینه‌های سیاسی گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه] و گارگانتوآ [گران‌گاله] می‌توانند مخالف موضع‌های تشریح‌شده از سوی ماکیاول شمرده شوند، اما دلیل اثبات‌شده‌ای برای آن وجود ندارد. گرچه نسخه‌های دست‌نویس متیودلا [۱۵۳۲] و گفتاها [۱۵۳۱] از همان سال‌های ۱۵۱۰ در دسترس اند، این اثرها تا ۱۵۳۰ به چاپ نمی‌رسند، هرچند که امکان‌ش هست که رابطه هنگام یکی از سفرهای خود به ایتالیا از آنها آگاه شده باشد. با این‌حال، قهرمان‌های باستان همیشه هم در رُمان همچون نمونه برگزیده نمی‌شوند، به‌ویژه آن‌گاه که ارزش‌های انجیلی را نقض می‌کنند، چنان‌که توکدین [خالی‌بند] از اسکندر [۳۲۳ - ۳۵۶ پیش از م.] و سزار [۴۴ - ۱۰۰ پیش از م.] همچون نمونه‌های کشورگشاهایی یاد می‌کند که باید از آنها پیروی کرد. برعکس، ماکیاول بر این باور است که جست‌وجوی پیروزی و هنر سیاهی‌گری بر ارزش‌های اخلاقی، که در بهترین حالت آوازه‌ای دست دوم به ارمغان می‌آورند، برتری دارند. افزوده بر این، برای چیره شدن بر سرنوشت، دلبری خشن و انعطاف‌ناپذیری را سفارش می‌کند، در حالی که ژیمناست [چم‌ورز] در برابر پیش‌آمدهای بخت، اهمیت فروتنی و احتیاط را نشان می‌دهد.

تقابل میان شهریاری نیک و خودکامه‌ای بدکار، بی‌آن‌که ناروا باشد، باید که جزئی‌نگر باشد. گارگانتوآ [گران‌گاله] گرایش بیش‌تری به خشونت دارد تا پدرش گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه] که به‌نظر پیرمردی می‌آید که خوش‌تر دارد در راحتی کاخ خود باشد تا در میدان جنگ. این یک شهریاری ذاتی و فئودال سده‌های میانه را نشان می‌دهد، در حالی که گارگانتوآ [گران‌گاله]،

همچون شاهی مدرن، به موازنه‌ی قدرت می‌اندیشد. اگر سربازهای بی‌درجه را تنبیه نمی‌کند، فرمان‌روای قلمرو پیکرکُل [تلخ مزاج] را که فرار کرده، به پُنکرات [پُرکار] می‌سپرد. پای‌بندِ پرهیز از ناتوانی بیش از اندازه، خواستار تحویل مشاوران و سرهنگ‌های بدکار است [گلا گانتوا فصل ۴۸].

اندیشه‌ی سیاسی گارگانتوا خالی از هرگونه حساب‌گری و حتی بدبینی نیست. ستایشِ بخشایش‌گریِ گران‌گوزیه [گران گلوگاه] احتلاسِ پنهانیِ قدرت از سویِ گارگانتوا [گران گاله] را پنهان می‌کند. گارگانتوا [گران گاله] که به نام پدرِ خود سلاح به دست گرفته است، پدری که در پایانِ دشمنی‌ها هم‌چنان بر تختِ پادشاهی است، در واقع تیول‌هایی به این و آن می‌بخشد که خود مالکِ آنها نیست. او برای توجیهِ سیاستِ دهشیِ خود، در باره‌ی گذشتِ نیاکانِ خود سخن‌رانی می‌کند که می‌تواند به گونه‌ای پنهانی ریش‌خندآمیز دریافت شود. او در واقع پیروزیِ شارل هشتم [۱۴۹۸ - ۱۴۷۰، شاهِ فرانسه از ۱۴۸۳ تا ۱۴۹۸] را بر برتانی‌ها [ساکنانِ شمالِ غربیِ فرانسه] در سنت اُبن دو کُمیه [شهری در غربِ فرانسه در منطقه‌ی برتانیه]، و ویران کردنِ پارتنه [شهری در غربِ فرانسه] را همچون نمونه می‌گیرد که شاه در آنجا به گفته‌ی گواهانِ چندان بزرگوار نبوده است. به‌ویژه توضیح می‌دهد که چه‌گونه اَلْغاربال [رودشاه]، شاهِ جزایرِ قناری [چندین جزیره در اقیانوسِ اطلس، نزدیکِ کرانه‌هایِ مراکش، و امروزه از آنِ اسپانیا]، نسبت به سخاوت‌مندیِ گران‌گوزیه [گران گلوگاه] سیاسی بی‌اندازه به جا آورد و گران‌گوزیه [گران گلوگاه] با انسانیت با او رفتار کرده به او بخشش‌ها کرد، در حالی که او کوشیده بوده است تا سرزمینِ او را اشغال کند. این یک وارونگی تاریخی‌ست، چون ناوتیپ ژان دو بتانکور [۱۴۲۵ - ۱۳۶۰-۶۲، مشاورِ شارل ششم،

دریانورد و مستعمره‌گر] است که بخشی از آن جزیره‌ها را گرفت پیش از آن که به پادشاهی اسپانیا واگذار شوند. این چنین، حتی اگر نیک‌خواهی بخشی از دیدگاه انسان‌باور باشد، گفتارِ گارگانتوا [گران‌گاله] پنداشتنِ ریش‌خندی نسبت به همین گونه از مدیحه را مجاز می‌دارد که در واقع یک توجیهِ ماکیاولی فاتح است. توجیهی که در ضمن امکان می‌دهد که زخمی زَنَد به «شاهان و شاهنشاهان (...)

که خویشتن را کاتولیک نامند» [گِ گانتوا فصل ۴۸] و به این عنوان رفتار نمی‌کنند، که اشاره‌ای احتمالی است به شارل پنجم یا به شاه‌های کاتولیکی که شاه‌های تتریف [جزیره‌ای از جزیره‌های قناری] را، فروکاسته به بردگی، همچو ارمغان پذیرفتند.

خاستگاهِ غول

فرهنگِ تودگانه و اسطوره‌ی سِلتی

پیش از سده‌ی ۱۹م، فرهیختگانِ زمانِ درازی گمان می‌بردند که گارگانتوا [گران‌گاله] آفریده‌ی رابله بوده است، تا این که انتشارِ پژوهش‌های سده‌ی ۱۹م رفته‌رفته از خاستگاهِ تودگانه‌ی این غول آگاهی داد. در سال‌های ۱۸۱۰، توما دو سن‌مارس [گرچه چند جستارِ کوتاه از او خوانده‌ام، چیزی از زندگی او نیافتم، جز این که در دهه‌های نخستِ سده‌ی نوزدهم عضوِ فرهنگستانِ سِلتی بود] با نشان دادنِ ردهایِ غول در سنت‌های محلی و جای‌نام‌شناسی، همچون کوهِ گارگان [Gargan با ارتفاع ۷۳۱ متر] در

شمالِ نانت [شهرِ بزرگی در غربِ فرانسه]، این زمینه‌ی پژوهشی را آغاز می‌کند. در ۱۸۶۳، هانری گیڈنز [۱۹۳۲ - ۱۸۴۲، استادِ جغرافیا، سِلت‌شناس] گارگانتوآ را به گارگان، یک خدایِ سِلتیِ خورشیدِ فرضی ربط می‌دهد. سپس، در ۱۸۸۳، پُل سِسیو [۱۹۱۸ - ۱۸۴۳، مردم‌شناس و پژوهشگرِ فرهنگِ توده] این سرِنخ‌ها را در گِلّا گانتوآ و سِنْت‌هایِ تودِ گانه‌گرد آورد. از سال‌هایِ ۱۹۴۰، هانری دُنْتانویل [۱۹۸۱ - ۱۸۸۸، اسطوره‌نگار] کارِ گیڈنز را پی می‌گیرد و ردهایِ گارگانتوآ را جای‌نمایی کرده آنها را در بافتِ اساطیریِ سده‌هایِ میانه جای می‌دهد.

روی‌دادنامه‌هایِ گارگانتوآیی

از ۱۵۳۵ تا ۱۵۴۰ مجموعه‌ای از روی‌دادنامه‌ها [روی‌دادنامه chronicque (املايِ فرانسه‌یِ میانه) در روزگارِ رابله گونه‌ای قاعده‌مند است. تاریخ‌نگارِ historien رُخ‌دادهایی را روایت می‌کند که شاهدِ آنها بوده است، حال‌آن‌که روی‌دادنامه‌نویس chroniqueur به رُخ‌دادهایِ گذشته می‌پردازد] منتشر می‌شوند که شخصیتِ گارگانتوآ [گِران‌گاله] را به صحنه می‌کشند. در پِلانتاگِرِدوئی، نخستین رُمانِ رابله، راوی از روی‌دادنامه‌هایِ بزرگ و سنجشِ دِلِدِوِ غولِ تَقْمَن و سِتوُگ گِلّا گانتوآ یاد می‌کند، و در باره‌ی آنها می‌گوید: «چاپ‌خانه‌داران در دو ماه بیش‌از آنی از آنها فروخته‌اند که در نه سال کتاب مقدس خریده می‌شود». رابله، که بی‌گمان در چاپِ ۱۵۳۲یِ این روی‌دادنامه‌ها همکاری داشته، با به کار گرفتنِ شخصیتِ غول بر همان مسیر

می‌رود، و او نیز با الهام از آن به نقیضه‌نویسیِ رمانِ سلحشوری و داستانِ تاریخی می‌پردازد.

آینده، از سرگیری، و الهام‌ها

بوستانِ دیدنی

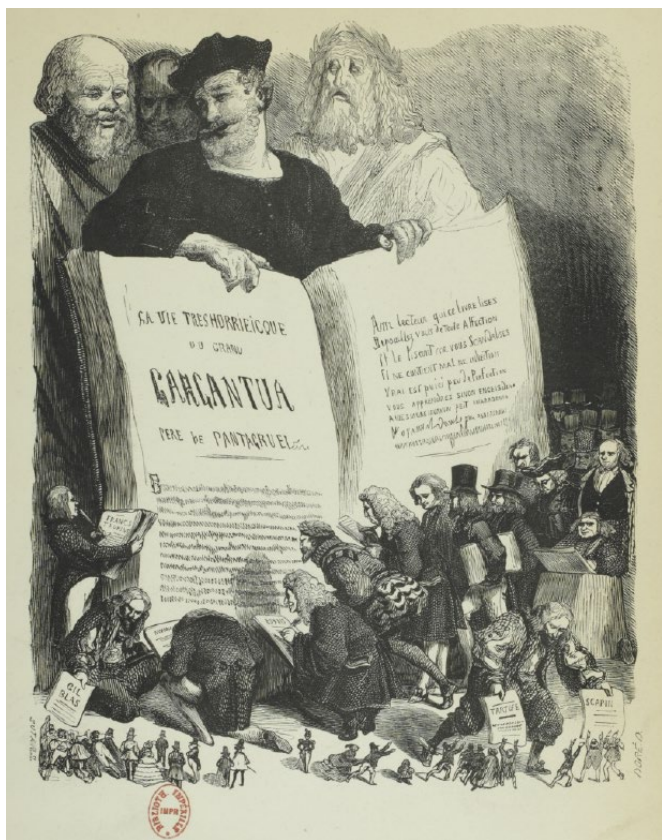


[تندیسِ توخالیِ گارگانتوا در بوستانِ دیدنیِ میراپلیس]

گارگانتوا در بوستانِ دیدنیِ میراپلیس [گشایش، سالِ ۱۹۸۷ - پایانِ فعالیت، سالِ ۱۹۹۱]، نزدیکِ پاریس، به شکلِ تندیسِ بسیار بزرگ نشان داده می‌شد. این تندیسِ توخالی، بزرگ‌ترینِ اروپا بود، و دومی در جهان، پس از تندیسِ آزادی [در نیویورک]. بوستانِ دیدنیِ میراپلیس در ۱۹۹۵، پس از ورشکستگی، نابود شد.

تصویرهای افزوده

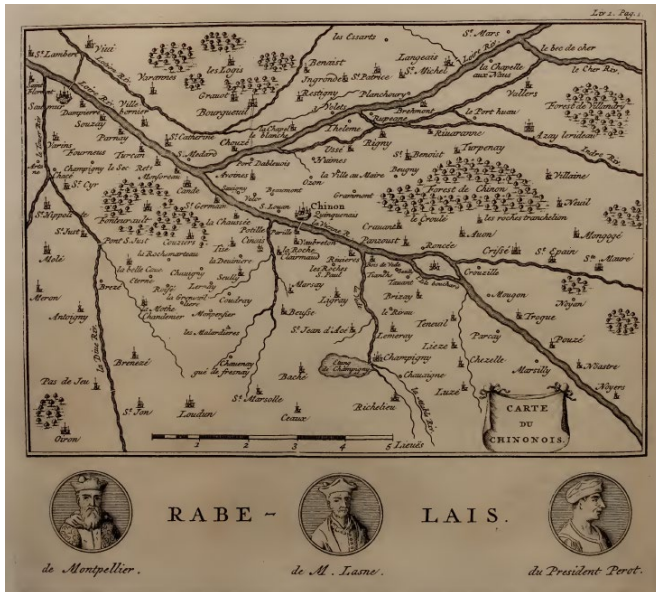
[پیش‌ترِ تصویرهایِ گراوورهایِ گوستاو دُره از کتابِ زیر گرفته شده است:
Œuvres de François Rabelais, Contenant la vie de
Gargantua et celle de Pantagruel, Précédées d'une
notice historique sur la vie et les ouvrages de Rabelais
par P. L. Jacob, Notes et Glossaire par Louis Barré,
Illustrations par Gustave Doré, Éditeur Bry Ainé, Paris,
۱۸۵۴.]



رایله، در میان فیلسوفان، گز گانتوئی خود را به خواندن می گذارد.
گراوور، گوستاو دره.



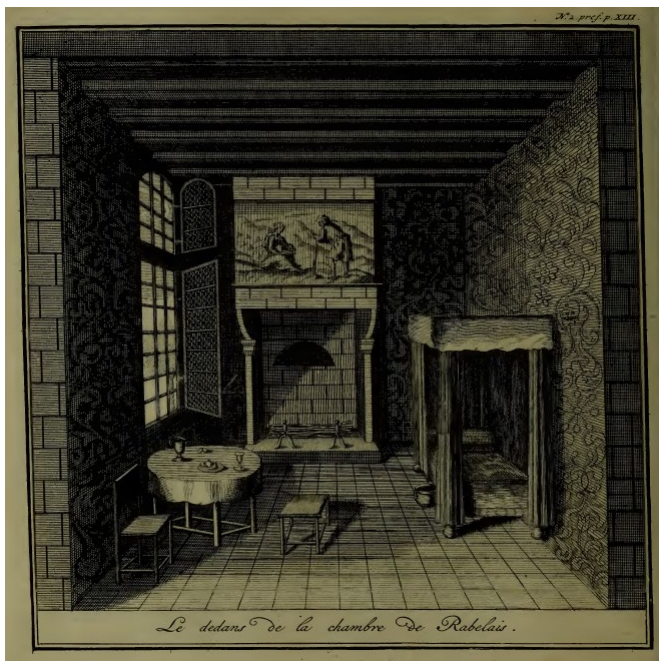
رایله داستان‌های گارگانتوا و پانتاگروئل را برای بیمارانِ خود می‌خواند.
گراوور، گوستاو دُره.



نقشه‌ی منطقه‌ی زادگاهی رابله، شین.
 [جلد یکمِ مجموعه‌ی آثارِ رابله، شرح و تفسیر از ژاکب لُ دوشا (۱۷۳۵).
 (۱۶۵۸)، در آغازِ کتاب.]



دُوئی نی‌یر، مِلکِ زادگاهِ رابله.
 [جلدِ یکمِ مجموعه‌ی آثارِ رابله، لُ دوشا، در آغازِ کتاب.]



اتاقِ رابله در شینن.

[جلدِ یکم مجموعه‌ی آثارِ رابله، لُ دوشا، در آغازِ کتاب.]



«همگان شراب‌خوارانِ دو آتشه، همپا آن نیک، و میل‌بازانِ زیر دست.» (فصل ۴)
 گراوورِ گار گامل و گرانگوزیه با مهمان‌هاشان، گوستاو دره (۱۸۸۳ - ۱۸۳۲).



گار گامِل [گَران گولی] (بخشی از گراوورِ پیشین)



«سیرایی فراوان بود، خود دریا بیده اید؛ و چنان خوش خوار که هر کس انگشتانِ

خویش می لیسیدی.» (فصل ۴)

گراوور، گوستاو دُرّه.



ماماها به یاریِ گارِ گامل آمده اند.

«همی ناگاه انبوهِ ماماآن از هر سوی آمدند.» (فصل ۵)

[جلد یکم مجموعه‌ی آثارِ رابله، لُ دوشا، میانِ صفحه‌های ۱۸ و ۱۹.]



زایشِ گار گانتوآ

«آن گاه که غریوان درخواستی شراب، شراب، شراب.» (فصل ۶)

گراوور، گوستاو دُره.



گار گامل، گرانگوزیه، و گار گانتوآ که از پستانِ گاوی شیر می‌خورد.
 «شیر دادن به‌هنجارِ او را هفده هزار و نه‌صد و سیزده گاو از پُتی و بِرْمَن فرمودند،
 چون با آگاهی از کلانیِ آن‌چندان شیر که خوراکِ او را بایسته بود، در سراسرِ آن
 سرزمین دایه‌ی درخور یافت می‌نشدی.» (فصلِ ۶)
 گراوور، گوستاو دُره.



گارگانتوا در گهواره با پرستارانِ خود. (فصل ۱۰)

«یکی آن را توییِ کوچولویِ منِ نامیدی، دیگری سنجاقِ من، دیگری شاخِ مرجانِ من، دیگری سرخسره‌یِ من، چوب‌پنبه‌یِ من، پَرماه‌ من، تُفکِ من، بَرمه‌یِ من، زَوَنجِ کوچولویِ پشتِ گُلیِ من، خایه کوچولویِ سرخورده‌یِ من.»

نقاشی، آلبر رُبیدا (۱۸۴۸ - ۱۹۲۶)



گار گانتوآ [گران گاله] با مادر و پدرش گار گامل [گران گولی] و گرانگوزیه
[گران گلوگاه].

روی جلد یکی از چاپ‌های گز گانتوآ در سال ۱۵۳۷



کودکی گارگانتوا، کارِ فلیکس براکمن (۱۹۱۴ - ۱۸۳۳)



گار گانتوآ کون پاک کُن آفریده است. (فصل ۱۲)
 نقاشی، لویی ایکار (۱۹۵۰ - ۱۸۸۸)



آموزشِ گارگانتوا، (فصل ۱۳ به بعد)
گراوور، گوستاو دره.



«سرانجام به پاریس رسیدند.» (فصل ۱۵)
گراوور، گوستاو دُرِه.



«از شهر دیدار کرد؛ و همگان بس ستایش‌وار بر او نگریستن گرفتند.» (فصل ۱۶)
گراوور، گوستاو دُره.



گارگانتوآ در پاریس (فصل ۱۶)
گراوور، گوستاو دره.



گار گانتوآ بر برج‌هایِ کلیسایِ بانویِ مایِ پاریس [نتردام دُ پاری] (فصلِ ۱۶)
گراوور، گوستاو دُره.



گارگانتوا از بالایِ کلیسایِ بانویِ مایِ پاریس [نتردام دُ پاری] به پاریسی‌ها

می‌شاشد. (فصل ۱۶)

گراوور، گوستاو دُره.



«پس آن‌گاه خندان نَره‌پوشِ زیبایِ خویش بگشود و نره‌یِ خویش در هوا برافراخت
و چندان به‌نیرو بر آنان بشاشید که از ایشان دویست و شصت هزار و چهارصد و
هژده تن غرقه شدند، به‌جز زنان و کودکانِ خُردسال.»
نقاشی، لویی ایکار (۱۸۸۸ - ۱۹۵۰)



گارگانتوا [گران‌گاله] ناقوس‌های بانوی مای پاریس [نتردام دُ پاری] را با خود
می‌برد. (فصل ۱۶)

«اقوس‌های گنده‌ی کلیسای بانوی ما را بر بود.»



سخن‌رانی استاد ژانتوس [دبنگ] در پیشگاهِ گارگانتوا (فصل ۱۸)
 [جلد یکم مجموعه‌ی آثار رابله، لُ دوشا، میانِ صفحه‌های ۶۲ و ۶۳.]



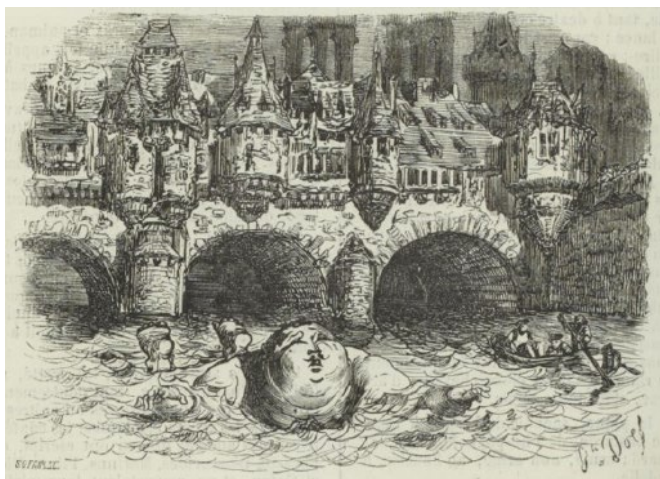
«درین میان تنی چهار از گماشتگانِ او یکی پس از دیگری با پاروهای پُر پیایی
خَرَدَلِ اندر دهانِش می ریختندی» (فصل ۲۰)
گراوور، گوستاو دُرِه.



گار گانتوآ به کلیسا می رود. (فصل ۲۰)
گراوور، گوستاو دره.



آموزشِ گارگانتوا، (فصلِ ۲۱)
گراوور، گوستاو دُرہ.



«در آب ژرف شنا می کردی، به رو، به پشت، به پهلو، به همه ی تن یا تنها به
پاآن،... رودِ سین همه بپمودی.» (فصل ۲۱)
گراوور، گوستاو دره.



Comment GARGANTUA voltigeoit sur son cheval pour Surprendre ses ennemis. Livre I. Chap. 33.
 چه گونه گارگانتوا غافل گیر کردن دشمنانش را بر اسب خود می پرید. (فصل ۲۱)
 [جلد یکم مجموعه ی آثار رابله، لُ دوشا، میان صفحه های ۱۲۸ و ۱۲۹.]



«میانِ کلوچه‌پزانِ لِرَنه و مردمانِ سرزمینِ گارگانتوآ گفت‌وگو درگرفت.»

(فصل ۲۳)

[جلد یکم مجموعه‌ی آثارِ رابله، لُ دوشا، میانِ صفحه‌های ۱۰۰ و ۱۰۱.]



پیکرُ کل [خشم‌گیر] به جنگ می‌رود. (فصل ۲۴)
 «بفرمود تا همگان تفت به زیرِ پرچم او گام زنند.»
 گراوور، گوستاو دُره.



«در سراسر سرزمین خویش فراخوانِ مهتران و کِهتران ندا کردن بفرمود و این که همگان با جنگ افزارهای خویش به نیم‌روزان در میدانِ بزرگِ جلویِ کاخِ گردِ آیند، و گرنه کیفر را بر دار کنند.» (فصل ۲۴)

گراوور، گوستاو دُره.



برادر ژان آنتامران [برادر ژان کوفتگان].
گراوور، گوستاو دره.



برادر ژان آنتامُرن [برادر ژان کوفتگان] در دفاع از تاکستان دیر. (فصل ۲۵)
گراوور، گوستاو دُره.



برادر ژان آنتاموران [برادر ژان کوفتگان] در دفاع از تاکستان دیر. (فصل ۲۵)
نقاشی، لویی ایکار (۱۸۸۸ - ۱۹۵۰)



«بی چاره راهبانِ خاکبرسرِ ندانستندی بر دامنِ کدامین قدیسِ شان نشینند.» (فصلِ

۲۵)

گراوور، گوستاو دُره.



«چون این کار می‌رود، ژیمناست [چم‌ورز] پا پس می‌کشد، آگاه ازین که
 بخت‌های پیش‌آمده را هرگز نباید تا به پایان پی گرفت، و این‌که همه‌ی پهلوانان را
 سزد که ارج بختِ نیکِ خویش شناسند، بی‌ازآن‌که به آن لگد زنند و نه تباہ‌ش
 کنند.» (فصل ۳۳)



«آن‌گاه به درختِ بزرگِ خویش بر کاخ کوفت و به کوبه‌هایِ استوارِ برج‌ها و هم
 باروها ریزانید و همه با خاکِ راست کرد. این‌چنین در هم شکستند و خُرد شدند
 آنان که در اندرونِ کاخ بودند.» (فصل ۳۴)
 گراوور، گوستاو دُره.



گارگانتوا زائرانِ را با کاهوهایِ باغش می‌خورد. (فصل ۳۶)
گراوور، گوستاو دُره.



«پس این پهلوانانِ بزرگمنش رو به سوی هنگامه‌هایِ خویش روند.» (فصل ۴۰)
گراوور، گوستاو دُره.



«آیید و آبشالونِ آویخته بینید.» (فصل ۴۰)
گراوور، گوستاو دره.



«همراهان، همه‌ی دشمنانِ مان را می‌شنوم، و هم‌اکنون برخی از آنان را می‌بینم که گروهی سویِ ما آیند. اینجا بپاشیم و به رسته‌ی آراسته راه‌بندان کنیم، و بدین ترفند توانیم که پذیرای ایشان شویم مر شکستِ آنان و پیروزیِ خویش را.» (فصل ۴۱)

گراوور، گوستاو دُره



راهب خود را از نگهبان‌هایش خلاص می‌کند. (فصل ۴۲)
[جلد یکم مجموعه‌ی آثار رابله، لُ دوشا، میانِ صفحه‌های ۱۰۸ و ۱۰۹.]



جنگِ لارُش کَلِرمو (فصلِ ۴۲)
گراوور، گوستاو دُره.



«پس کمان گیرانِش را بفرمود تا او را تکه تکه کنند. کاری که در دم برفت و چنان
 نابه کارانه که تالار همه خون فرش شده بود.» (فصل ۴۵)
 گراوور، گوستاو دره.



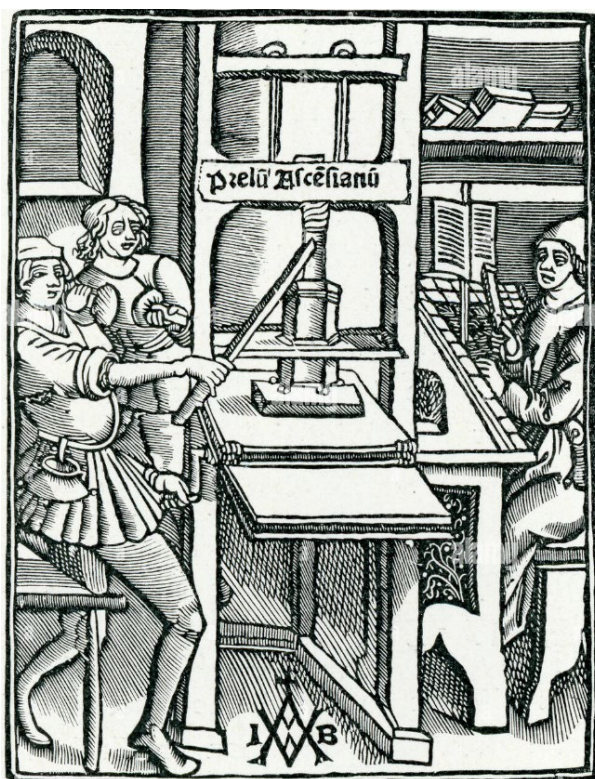
چه گونه گارگانتوآ از گُدار بگذشت. (فصل ۴۶)
گراوور، گوستاو دُره.



بیکرُ کل [خشم گیر] شکست خورده. (فصل ۴۷)
 «زالی جادو وی را آگاه کرد که سرزمینش همانا به گاه آمدنِ کُکسیگروآن
 [فُتنو خرو سیمرغان] او را باز گردانده آید.»
 گراوور، گوستاو دُره.

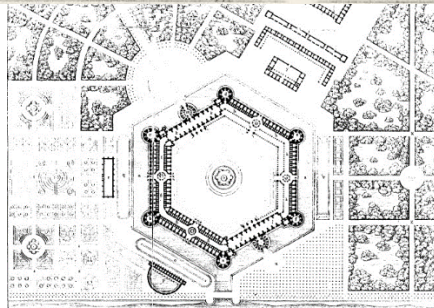
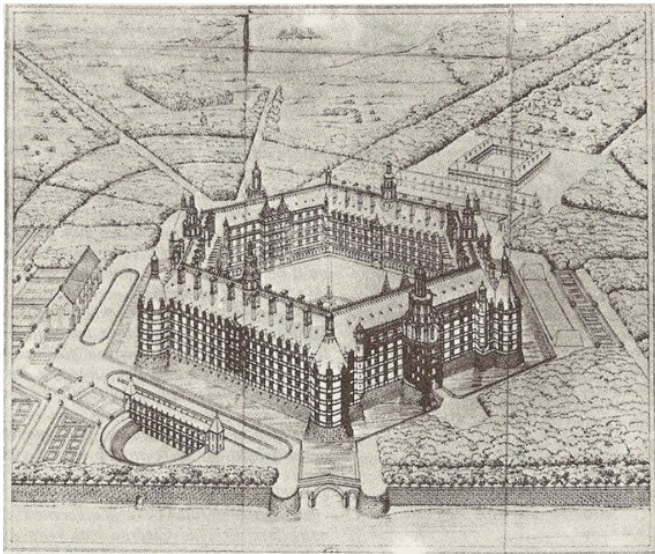


پاداش خوردن آزارهای گارگانتوا از پس پیروزی بر پیکرکل (فصل ۴۹).
[جلد یکم مجموعه‌ی آثار رابله، لُ دوشا، میانِ صفحه‌های ۱۷۰ و ۱۷۱.]



گراوورِ یک چاپ‌خانه‌ی سده‌ی شانزدهم.

«گارگانتوا [گران‌گاله] آنان را پادافراه مگر این نفرمود که در چاپ‌خانه‌ی وی، که به‌تازگی بنیاد نهاده بود، به کشیدنِ اهرمِ چاپ گماشته آیند.» (فصل ۴۹)



دیر تلم (فصل ۵۱)

«ساختمان را ریخت شش بر بود چنان که در هر گوشه‌ی او یکی برج بزرگ گرد
برآورده با گنجایش شصت گام به ترامون؛ و همه همگون بودند به ستبراً و به

ریخت.»

بازسازی از شارل لُرنمان (۱۹۰۴ - ۱۸۳۵)، معمار.

سه لیتوگرافی از آنتونی کلاوه (۲۰۰۵ - ۱۹۱۳)
نقاش و مجسمه‌ساز.



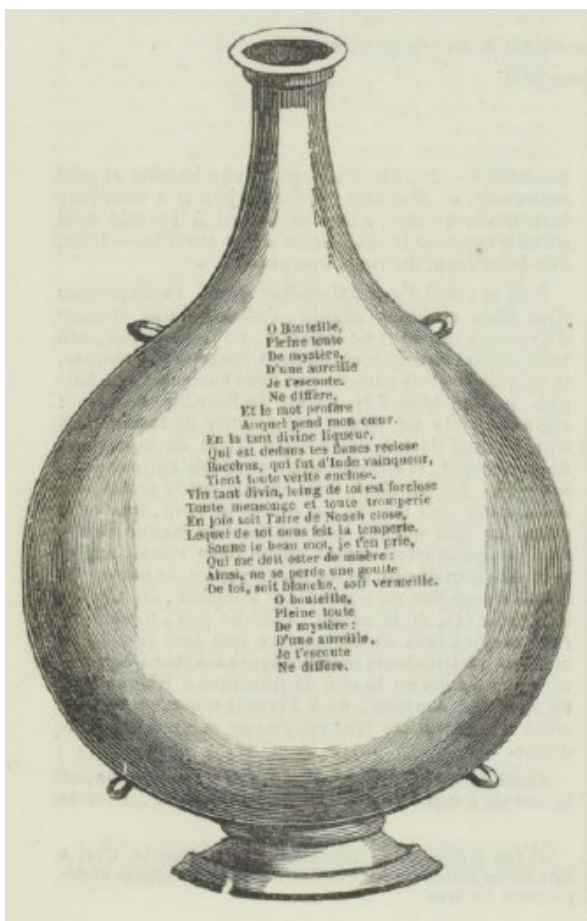
آنتونی کلاوه گار گانتوآ ۱۹۵۵



آنتونی کلاوه، متاه می نیشده، گارگانتوا، ۱۹۵۴



آنتونی کلاو، گزر گانتو ۱۹۵۵



قَرَابَه‌یِ مَلْکُوتِی، از کتاب پنجم (منسوب به رابله)
برای ترجمه‌ی متن آن، نگاه کنید به پانویس‌های «پیش گفتار نگارنده» در ترجمه‌ی
من از گل گانتوآ
گراوور، گوستاو دره.



Éditions Siodo harf
(trente-deux lettres)

Wikipédia français

Gargantua

article

<https://fr.wikipedia.org/wiki/Gargantua>

Traduit en persan par
Mahmood Massoodi

Tous droits réservés pour le traducteur.

<https://mahmoodmassoodi.fr>

WIKIPEDIA FRANÇAIS

GARGANTUA

article



Traduit en persan par
Mahmood Massoodi

Éditions siodo harf

WIKIPEDIA FRANÇAIS

GARGANTUA

article



Traduit en persan par
Mahmood Massoodi

Éditions siodo harf